

۵

جمعیت خیره مر کب است از ازبک و تر کمن و قره قالپاق و کازاک (همان است که ماقیر قیز مینامیم) و «سارت» و «ایرانی».

۱- ازبک: این اسم مردمی است که غالبشان دارای مسکن ثابت شده و به زراعت میپردازند و از انتهای جنوبی دریای «آرال» تا «کمول» (از این نقطه تا «کشگر» چهل روز راه است) متفرق هستند و این نژادی است که در هر سه خانات برتری دارد و بر طبق تقسیماتی که خودشان قبول کرده اند از سی و دو طایفه یا ایل عمده تشکیل شده اند. این تقسیم بندی کهنه و قدیمی ولی بسیار قابل توجه است زیرا معدک این ایلات بخصوص در تمام منطقه وسیعی که شرح دادیم متفرق می- باشند و باعث تعجب و بلکه باور نکردنی است که ازبک های خیره و خفند و یارقند با آنکه زبانشان مختلف است و هیچگونه عادات و قیافه مشابه ندارند معدک خود را نه تنها ازبک ملت واحد بلکه ازبک ایل و حتی غالباً ازبک تیره میدانند.

درینجا بهمین اکتفا میکنم که تذکر دهم نمونه ای از تمام این ایلات درخیره وجود دارد و خیره ایها ازبک از قدیم ملیت ازبک داشته اند بحق مباحات میکنند زیرا نژادشان ابداً دخلی بیخارانیها و سکنه کشگر ندارد. معدک در نظر اول ازبک خیره ای اختلاط خوش با نژاد ایرانی آشکار میشود زیرا ریش دارد و این موضوع در نظر همه «تورانیها» علامت خارجی بودن صاحب آن است. ولی شکل و رنگ

- ۱- اسمی آن برقرار ذیل است: ۱- فونکرات Kungrat ۲- قچاق Kiptchak ۳- ختائی Khitai ۴- مانقیت Manghit ۵- نکس Noks ۶- نایمان Nayman ۷- قولان ۸- کیت Kiet ۹- آز Az ۱۰- تاز taz ۱۱- سایات Sayat ۱۲- جنتای Dgagatay ۱۳- اویگور Uygur ۱۴- آقبت Akbet ۱۵- درمن Dormen ۱۶- اشون Oshun ۱۷- قنچینالی Kandjigaly ۱۸- نکائی Nogai ۱۹- بالقالی Balgali ۲۰- میتن Miten ۲۱- دلایر Djelair ۲۲- کنگز Knegoz ۲۳- قانلی Kanli ۲۴- ایشکیلی ychkilli ۲۵- باقرلو Bagurlu ۲۶- الچین Altchin ۲۷- اچمایلی Atchmayli ۲۸- قره قورساق Karakursak ۲۹- بیرقولاک Birkulak ۳۰- تیرقیش Tyrkysk ۳۱- کته قره Kettekser ۳۲- مینگ Ming.

چهره اش شکی باقی نمیگذارد که اسلافش تاتار بوده اند. حتی از علائم عمومی اخلاقش هویدا است که ازبک خیره ای نسبت بسایر منشعبین همین تیره برتری دارد او شرافتمند و صدیق است و فضائل اخلاق و وحشی چادر نشینان اطراف خود را حفظ کرده است بدون آنکه چیزی از دورویی ظاهر فریب مخصوص بتمدن شرقی را با آن ممزوج کرده باشد. او بلافاصله بعد از عثمانلوی ترکیه قرار میگیرد و من تصور میکنم حتی درین زمان هم از هر دوی آنها بیک میزان میتوان استفاده کرد.

خیره از حیث آشنائی با اصول دیانت اسلام از بخارا خیلی عقب است بهمین جهت ازبک های خیره ای نه تنها بسیاری از عادات بت پرستی را حفظ کرده اند بلکه نسبت بخیلی از مراسم اختصاصی آئین پارسی هم با وفا مانده اند. نه در خفند و نه در بخارا و نه در کشگر ذوق موسیقی و اشعار ملی که با حرارت بیشتری درین ایلات آسیای میانه پدید آمده است مانند پایتخت خوارزم اینطور دست نخورده باقی و محفوظ مانده است. نوازندگان «دوتاره» و «قوبوز»^۱ که از خیره می آیند در تمام ترکستان مورد احترام و تکریم فوق العاده میباشند. هیچکس نیست که نام «نوائی» اولین شاعر ازبک را نداند. هر ده سال یک مرتبه یک غزل یا شعر غنائی از درجه دوم یا سوم درین مردم مورد اکرام و حسن نظر قرار میگیرد. در مدت توقف خیره دو برادر بامن ارتباط پیدا کردند. یکی بنام «مونس» که اشعار بسیار عالی گفته بود و من خیال دارم یک روز لااقل خلاصه آنرا منتشر سازم و دیگری بنام «میراب» که حوصله عجیبی بخرج داده کتاب بزرگ تاریخ «میرخوند» را بلهجه ترک و سازبک ترجمه کرده بود تا پسرش بتواند معنی آنرا بهتر بفهمد در صورتی که آن پسر چندان هم از زبان فارسی که این سالنامهها در اصل بآن زبان نوشته شده است بی اطلاع نبوده است. این عمل مشکل و دامنه دار بیست سال وقت او را گرفته بود ولی او درین

۱- «دوتاره» زاقبل از کر کردیم کیتاری است که دوزه دارد و «قوبوز» نوعی چنگ است.

باب باحدی صحبت نکرده بود زیرا درین جا هر کس بعلم دیگری غیر از مذهب خود را مشغول کند در نظر عامه بمنتهای درجه تهی مغز وسطی جلوه میکند .

قرنها سپری گشته تا قسمتی ازین مردم چادر نشین دارای تأسیسات ثابتی شده اند که امروز هم بر جا میباشد . معدنک در اخلاق و عادات خیره آید . هنوز هم آثار ادوار قهرمانی محفوظ مانده است . غالباً دیده میشود که مشق جنگ و بازیهای پهلوانی و خصوصاً اسب دوانی بر اه میندازند . در قسمت اخیر بیرنگان پادشاهی عالی داده میشود . در طبقات عالی بدون مسابقه که آن را ۱۹ و ۲۹ مینامند هرگز عروسی صورت نمیگیرد و مقصود ازین اعداد این است که ترتیب دهنده جشن باید بیرهنده جایزه از تمام یا قسمتی از مایملک خود ۱۹ و ۲۹ سهم مثلاً ۹ کوسفند و ۱۹ بزوغیره بپردازد و این مقدار غالباً بمبلغ معتنا بهی بالغ میشود . مسابقات کم اهمیت دیگر عبارت از «کو کبوریها» است که در فصل مربوط بترکمنها شرح آن را دادیم . بعضی از تشریفات و برخی از بازیها که هنوز در خیره متداول است مسلماً از سکنه اولی آن که آتش پرست بوده اند باقی مانده است . عین همین مراسم در سایر نقاط آسیای میانه قبل از استیلای اسلام وجود داشته که امروز بکلی بدست فراموشی سپرده شده است .

۲ - ترکمنها : راجع بآنها قبلاً بتفصیل بحث کرده ایم . در خیره طوایف ذیل یافت میشود :

الف - یموتها که در حاشیه صحرای «کهنه» تا «غزوات» در مناطق «قره یلقین» و قچچک و ازبک یاب و «بدرقند» و «مدامین» سکنی دارند .

ب - «چاودورها» که همچنین در اطراف «کهنه» در مجاورت «قرل تاقر» و «پرسو» آمد و رفت میکنند و انسان در سمت مغرب در سرزمین های بین دریای «آرال» و دریای خزر هم به آنها مصادف میشود و عده کمی هم «گوکلان» در آنجا

وجود دارد .

۳ - قره قالیاقها : در ساحل آن طرف رود جیحون در مقابل «گرلن» و روبه شمال تا تریبکی «فونگرات» مسکن دارند و جنگلهای وسیعی در دسترسان قرار داد و بکار دامپروری اشتغال میورزند . تعداد اسبهای آنها بسیار کم میباشد و کوسفند تقریباً هیچ ندارند . قره قالیاقها از داشتن خوشگلترین زنان ترکستان برخوردارند ولی در عوض بحماقت مشهورند و من در تأیید این مدعا حکایات بسیار شنیده ام .^۱ میگویند آنها ده هزار چادر دارند و از زمانهای بسیار قدیم رعیت و تابع خیره هستند ، در سال ۱۸۲۳ یا ۲۴ در تحت هدایت رئیس خود بنام «آیدوست» علم طغیان بر افراشتند و موفق شدند فونگرات را تصرف کنند . ولی چندی بعد محمدرحیمخان آنها را شکست داد و تحت اطاعت خود در آورد . تقریباً در هشت سال قبل هم بامر رئیس دیگری بنام «زارلیق» که میگویند بیست هزار سوار جمع آوری کرده بود مجدداً بنای یاغیگری را گذاشتند و دست بغارت و چپاولهای مهم زدند تا موقعی که «قتلق مراد» بکلی آنها را شکست داده و متفرق ساخت . آخرین طغیان آنها در سه سال قبل بسر کردگی «ارنازار» روی داد که برای خود قلعه ای ترتیب داده بود ولی معدنک از یاد رآمد .

۴ - کازاک (قیرقیز) : ازین جمعیت بزرگ چادر نشین، که در زمانهای اخیر تقریباً بتمام معنی در زیر سلطه روسیه قرار گرفته اند فقط عده کمی در شاهزاده نشین خیره باقی مانده است و ما در فصل مربوط به بخارائینها بتفصیل از آن صحبت خواهیم کرد .

۱- ایلات عمده ده گانه آنها از اینقرار است : ۱- بایماقلی Baymakli ۲ - خاندقلی Khandekli ۳- ترستامغالی Terstamgali ۴- آچام آیلی Atkamayli ۵- قچی لی - ختا Kaytchili khita ۶- اینکا کلسی yngakli ۷- قندکوز Kenegoz ۸- تیبون - Tomboyun ۹- شاکو Shakoo ۱۰- اون تون توروک Ontonturuk

۵ - سارت : دربخارا و خقند آنها را تاجیک مینامند و این ها همان سکنه ایرانی قدیم خوارزم میباشند و درخيوه بسیار کم دیده میشوند. زبان اصلی آنها کم کم به ترکی تبدیل شده است. سارت یا تاجیک را از حرکات جذاب و زرنگی و کاردانی میتوان شناخت. از بک ها چندان تمایلی به آنها ندارند و با اینکه بیش از پانصد سال است که پهلو به پهلو زندگی میکنند معذک به ندرت دیده شده است که بین آنها ازدواج بعمل آمده باشد.

۶ - ایرانیها : بااستثناء جمعیت کوچکی که در منطقه «آق در بند» و «جملی» سکنی دارد بقیه یا برده هستند (تقریباً چهل هزار نفر) یا برده آزاد شده اند. از بسیاری جهات مخصوصاً آنچه مر بوط به زندگی مادی است، برده خيوه چندان بدبخت نیست. چون از از بک ساده لوح هم ماهر تر و هم زیرک تر میباشد، بزودی صاحب ثروت میشود و بسیاری از آنها پس از باز خرید آزادی خود بعوض آنکه به ایران برگردند در همان جا ماندنی میشوند. خيوه آنها برده را «دگما» و اولاد او را «خانزاد» مینامند و وظیفه ای که در موقع اسارت بعهد پدر بوده کاملاً بر طرف نمیشود مگر در نسل سوم.

۶

مدارك برای تاریخ خيوه در قرن نوزدهم

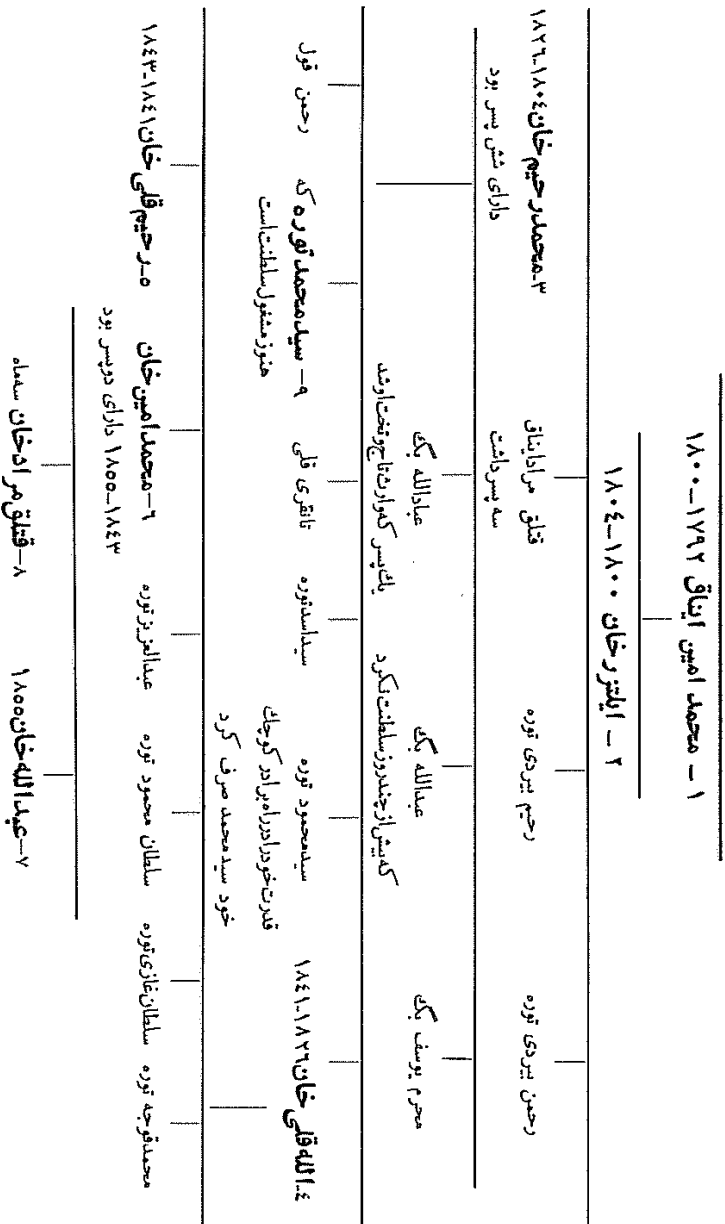
۱- محمد امین ایناق : زمانی که نادر شاه ناگهان از این خانات که بدون جنگ بتصرف آورده بود خارج شد دسته کوچکی از قیرقیزها موسوم به (اوست یورت قازاقی) اداره امور خيوه را بدست گرفتند. حکومت آنها آقدر دوام پیدا کرد تا در اواخر قرن گذشته یکی از رؤسای از بک متعلق به ایل «کونراد» ادعای تاج و تخت آنجا را نموده نام محمد امین ایناق (۱۷۹۲-۱۸۰۰) را که انتخاب نموده علامت ۱ - پس از آنکه در سال ۱۷۴۰ «یولبارز شاه» (یولبارز یعنی شیر) را شکست داد چند ماه بعد به کلات عقب نشینی کرد.

این بود که از اعقاب آخرین خانواده از بک میباشد که در کشور سلطنت کرده اند. او موفق شد قشون کوچکی تشکیل داده به جنگ شاهزاده «قزاق» برود. ولی این شاهزاده که وسائل کافی در دست داشت چندین بار رقیب خود را شکست داد بطوریکه مجبور شد به بخارا عقب نشینی کند و چندین سال در آنجا بحالت اتزوی کامل بسر برد، ولی در عین حال طرفدارانش بمبارزه ادامه دادند و سرسختی آنها باعث شد که موفقیتهایی هم بدست آوردند، آنوقت برای اینکه محمد امین را از وضعیت مطلع سازند هیئتی مرکب از چهل سوار نزد او فرستادند. شاهزاده با آنها مراجعت کرد و اداره جنگ را بعهد گرفت و این دفعه شاهد موفقیت را در آغوش کشید زیرا توانست قزاقها را طرد نماید و پس از آنکه براریکه سلطنت جلوس کرد خانواده سلطنتی فعلی پشت در پشت و منظم بطوریکه در صفحه بعد دیده میشود از او بوجود آمد.

۲- ایلترخان (۱۸۰۴) : این شاهزاده بر ضد بخارا که سعی داشت از حکومت مشرف به زوال قزاقها پشتیبانی کند به جنگ پرداخت. در حینی که در نزدیکی «شرجوی» بعملیات جنگی مشغول بود، يموتها به اغواء بخارائنها، خيوه را تصرف کرده به امر رئیس خود «تاپشدلی» آن شهر را به باد غارت دادند ایلتر که پس از دریافت خبر این مصیبت بعجله رو به پایتخت خود حرکت کرده بود راه عقب نشینی رامسدود یافت و بخارائنها شکست کاملی به او وارد آوردند، از قراری که نقل میکنند در حین فرار و در موقع عبور از جیحون در آب غرق شد و زمام سلطنت که از کف او بیرون رفته بود، به پسرش منتقل گردید.

۳ - محمد رحیم (۱۸۰۴ - ۱۸۲۶) که او را «مدرحیم» هم میگویند بلافاصله به يموتها حمله کرد و آنها را از پایتخت رانده سزای غارتگریهایشان را بوجه کامل در دستشان گذاشت. در موضوع اختلاف با قره قالیپاها هم بهمین ترتیب بخت با او

شجره سلسله‌ای که آگون در خیمه سلطنت میکند



یاری کرد. آن‌ها تحت فرماندهی «آیدوست» در ابتدا در صدد مقاومت برآمدند ولی بالاخره فتح با او بود. ولی موقعی که خواست در «قونگرآت» به یکی از اقوام خود که ادعای تاج و تخت میکرد، حمله کند اقبال مانند سابق با او همراهی نمود. جنگ بین این دو نفر هفده سال بطول انجامید و بسیار قابل توجه آنکه این شهر در تمام مدت آبی از محاصره خارج نشد و میگویند مدافع آن که با سر سختی هر چه تمامتر مجاهدات دشمن را متسخر میکرد روزی از بالای برج عمدۀ قلعه به او گفت: «اوج آی ساوون» (سه ماه شیر ترش) «اوج آی قاوون» (سه ماه خربوزه) «اوج آی قاباق» (سه ماه کدو) «اوج آی چاباق» (سه ماه ماهی). معنی این لاف زدن مقفا این بود که محصورین بدون اینکه از چهار دیوار خارج شوند قادر خواهند بود در تمام چهار فصل اقل ما محتاج زندگی خود را تأمین کنند و در صورت لزوم از نان صرف نظر خواهند کرد و کرسنگی و قحطی مدتهای مدید آن‌ها را وادار به تسلیم نخواهد نمود.

مدرحیم برای انتقام مرگ پدر به جانب بخارا حرکت کرد، درین موقع امیر سعید که شاهزاده سبک مغزی بود و زندگانی درویش مآبی داشت درین شهر سلطنت میکرد. خیوما بهاغارت کنان حتی به خود دروازه بخارا رسیده اسرای زیادی بچنگ آوردند. امیر وقتی ازین بلیه آگاه شد فقط به سادگی گفت: «آخر ریگستان امان دور» و مقصودش این بود که پناه گاه ریگستان^۱ باقی است و در آن صورت از چیزی واهمه ندارد. پس از چابیدن کشور مدرحیم باغنائم از آنجا مراجعت کرد و در اواخر سلطنتش به تکه‌ها و یموتهای استراباد هم استیلا پیدا کرد.

۴- الله قلی خان (۱۸۲۶-۱۸۴۱): این شاهزاده در آن واحد از پدر خود هم یک خزانه معمور و هم یک نفوذ عمیق در دل مردم مجاور را به ارث برد و

۱- یک نوع میماد گاه عمومی است در بخارا و در یکی از فصول قبل مفصلاً از آن بحث شده است.

برای حفظ آن چندین بار مصمم بدست گرفتن اسلحه گردید، ولی نصرالله فعال و نیرومند که در بخارا جانشین آن سیدضعیف شده و میخواست انتقام شکست ننگین پدر را بگیرد سرخصومت را باز کرد و درین گیرودار وارث بالاستحقاق تاج و تخت خیمه بکلی دچار شکست گردید.

درین اثنا خبر رسید که روسها از او رنبرگ بسمت خیمه حرکت کرده اند و فقط در نتیجه اغوای آنهاست که امیر بخارا هم مشغول اردو کشی شده است: ازین جهت دهشت و ترس عموم را فرا گرفته بود زیرا قوای مسکویهای کافر را به هشتاد هزار نفر و صدعزاده توپ تخمین میزدند. پس از آنکه خان مدتی بیهوده انتظار کمک انگلیسها را که در هرات مستقر شده بودند، کشید لشکری مرکب از ده هزار سوار تحت فرماندهی «قجه نیازی» به جنگ روسها که بهمان زودی از دشت «اوقه» تا «دریاچه آت پولو» واقع در شش میلی قونگرات پیش آمده بودند اعزام داشت. خیمه آنها نقل میکنند که دشمن را غافلگیر کرده کشتاری راه انداختند که در تاریخ دنیانظیر نداشته است. اسرای زیادی هم بچنگ آوردند و در قونگرات دونفر روس را، که پس از پایان اردو کشی به اسارت درآمده بودند بمن نشان دادند که دین اسلام را قبول کرده و علاوه بر حفظ آزادی خود همه نوع هدایا هم از خان دریافت داشته و حتی موفق به ازدواج^۱ هم گردیده بودند.

خان پس از فتح در دوست نزدیک «دوقره»^۲ دستور بنای استحکامات داده و

۱- این شرحی است که خود خیمه ایها میدهند ولی در صورت یقین است که در اردو کشی بر علیه خیمه که بسر کردگی سرتیپ پروفسکی (Perowszky) بعمل آمد پیش از ده هزار نفر حرکت نداشت و علت عمده شکست روسها بلاشک شدت سرما بوده است؛ ولی در عین حال زود خوردی بعمل آمد و از یک ها که کاپیتان «آبون» (Abbot) جرأت و شجاعت آنها را اینقدر بیست شمرده است تلفات عمده به قشون اشغالگر وارد آوردند و این حادثه بلافاصله بعد از آنکه بی نظمی در صفوف آنها پیدا شد واقع گردید. ۳- این اسم Dovkara با این املا در نقشه مسیو و امبری وجود ندارد ولی در عوض سمت ۶۱ درجه طول جغرافیا در آنجا به دریاچه دو قره Daukara بر میخوریم که رسمت مشرق آن محلی هم به همین نام وجود دارد ولی تمام اینها از قونگرات خیلی فاصله دارد. (پادداشت مترجم)

پادگان آنجا را تحت نظر «قجه نیازی» قرار داده بود ولی این عملیات را نیمه کاره رها کردند و اکنون ده سال است که بحال ویرانه درآمده است. بشکرانه اینکه خداوند، عاقبت این جنگ بر علیه روسها را بخیر کرده الله قلی خان مدرسه ای بنا نمود و موقوفات قابل ملاحظه ای برای نگاهداری آن مقرر کرد. عملیات خصمانه بر علیه بخارا ادامه پیدا کرد. گو کلانها راهم و ادارت تسلیم نمودند و عده زیادی از آنها مجبور شدند در خیمه مقیم شوند. رسم عجیبی که از دیر زمان درین کشور معمول میباشد اینست که عده معتنابه یا یک ایل تمام از دشمن را کوچ داده در خود خیمه سکنی میدهند و هیچ نوع کمک را از آنها مضایقه نمیکنند و در عین حال بواسطه خصومتی که بین آنها و اکثریت جمعیت محل بالطبع در گیر میشود مواظبت و مراقبت آنها با کمال سهولت امکان پذیر میگردد.

۵- رحیم قلی خان (۱۸۴۱ - ۱۸۴۳): این شاهزاده بمحض اینکه جای پدر را گرفت دریافت که جمشیدبها اسباب زحمتش را فراهم خواهند کرد. اینها یک ایل ایرانی هستند که محل ثابت خود را در ساحل شرقی مرغاب قرار داده اند و خیمه ایها بمنظور اینکه آنها را در سواحل جیحون نزدیک «قلیح بای» اسکان نمایند ده هزار چادرشان را ضبط کرده بودند. از طرفی هم ساریقها که آترمان مرو را در تصرف داشتند مصمم بچنگ با ازبکها گردیدند. «مدامین ایناق» برادر کوچک خان با پانزده هزار سوار پیاداری در برابر آنها اعزام گردید. ولی در طی راه وحشتناکی که تمارو در پیش داشت عده زیادی از سربازانش بیمار شدند. چون در همین موقع امیر بخارا شهر هزار اسپ را محاصره کرده بود لذا «ایناق» بعجله بسمت او رو آورد و پس از آنکه بطور شایسته او را شکست داد موفق گردید عهدنامه ای که بحال هر دو کشور مناسب بود بین دو در همین موقع رحیم قلی خان زند گانی را بندود گفت.

۶- محمد امین خان (۱۸۴۳ - ۱۸۴۵): زمام حکومت را بیشتر بواسطه خدماتی

که انجام داده بود در دست گرفت تا از لحاظ قانون وراثت و جانشینی (زیرا خان متوفی چندین پسر داشت)، در زمانهای اخیر محمد امین خان بزرگترین شاهزاده‌ای بشمار می‌آید که خیره ایها می‌توانستند بوجودش افتخار و مباهات کنند. بغیر از مواردی که موانع بر طرف نشدنی سد راه میشد هیچوقت در استرداد حدود قدیم کشور خوارزم که از چهارصدسال پیش ازین رفته است کوتاهی نمی‌کرد و مقارن همین حال در اقیاد ایلاتی که در ممالک مجاور سرگردان بودند سعی وافیه مبذول میداشت. و در عین اینکه در آمدخانات راز زیاد می‌کرد بودجه قابل ملاحظه‌ای هم بر اعتبارات نظامی خود می‌افزود.

هنوز دوروز از جلوسش بر نمد سفید^۱ (که طبق رسوم معمول خیمه و خقند نشانه تشریفات صعود بر اریکه سلطنت است) نگذشته بود که تصمیم گرفت شخصاً بمقابله ساریقها که شجاعترین ایلات ترکمن هستند حرکت کند تا داشت حاصلخیز مرو را که مدتها آرزوی آنرا میکشید از چنگ آنها خارج ساخته ضمیمه مستملکات خود بنماید.

پس از شش اردو کشی موفق شد قلعه مرو و همچنین حصار دیگری بنام «یولوتن» را که دو نقطه مهم و نزدیک بهم بودند مطیع خود سازد. تازه به خیمه مراجعت کرده بود که ساریقها از نو طغیان کرده و تمام پادگان مرو و افسر فرمانده آن را از دم شمشیر گذراندند. فوراً اردو کشی جدیدی ترتیب داده شد و جمشیدیها که دشمن دیرینه ساریقها هستند مایل شدند در آن شرکت کنند. فتح هم از پرتو وجود آنها بعمل آمد و برخلاف انتظار دلیران از بك در موقع ورود لشکریان به خیمه تمام اختخارات آن پیروزی نصیب میر محمد رئیس جمشیدیها گردید.

۱ - برایم نقل کرده‌اند، که این رسم سیاسی از زمان چنگیز خان باقی مانده و هنوز هم از مشخصات قطعی «ریش خاکستری» های ایل جغتای می‌باشد.

ساریقها مطیع شدند ولی تکه‌ها که در آن زمان «قره یاب» و «قاپ اوغلی» (بین مرو و آخال) را در تصرف داشتند بوسیله امتناع از پرداخت مالیات سالیانه خصومت خود را آشکار کردند. مدامین مجبور شد یکبار دیگر شمشیری را که بخون هموطنان آنها آغشته کرده بود برضد همان ترکمنها مورد استعمال قرار دهد. پس از سه اردو کشی، که از استخوان هزاران سرباز و حیوانات بارکش خاک صحرا مستور گردید، خان موفق شد قسمتی از باغیان را مطیع سازد و برای آنکه لجام آنها را در دست داشته باشد بك پادگان مختلط از یموت و از بك بسر کردگی دو نفر رئیس از هر دو نژاد در پشت سر خود باقی گذاشت. متأسفانه این دوسر کرده نتوانستند توافق حاصل کنند و سر کرده یموتها به خیمه مراجعت نمود و چون وقعی باقتدار خان نگذاشته بود لذا به امر او از بالای برج به زیر افکنده شد.

این فرمان قتل حسن ظن یموتها را نسبت به محمد امین از بین برد و محرمانه اتحادی باتکه‌ها بستند که بعداً باعث از بین بردن او گردید. درین زمان مد امین قشونی مرکب از چهل هزار سوار که از بین ازبکها و سایر ایلات خراج گزار انتخاب شده بود جمع آوری کرد و قسمتی از آن را بمقابله باروسها فرستاده بود که از سواحل شرقی دریای اورال بسمت استحکامات «خواجه نیازی» پیش آمده و احتمالاً خیمه‌ها مورد تهدید قرار میدادند. خودش هم با بقیه قوا در سمت مرو مستقر گردید و خیال داشت بایک ضربت قطعی جنب و جوش دائمی عشایر ترکمن را از بین ببرد. بزودی قره یاب را تصرف کرد و داشت خود را برای گرفتن «سرخس» (سیر تکس قدیم) حاضر می‌کرد که ناگهان یکروز در چادر خویش که در وسط اردوگاه بر تپه‌ای^۱ نزدیک مرو برپا ساخته بود که از طرف چند سوارچسور دشمن غافلگیر شد. هر چه فریاد زد: «من حضرتم» (خان هستم) قبل از آنکه یکنفر از

۱ - اگر آنچه را بما گفتند قابل قبول باشد ابو مسلم که در ابتدا خادم مقتدر و بعد دشمن خلفای بغداد بود روی همین تپه عمرش به سر آمد راجع باین شخص مراجعه شود بسطور آخر فصل ۱۶.

اتباعش فرصت کندو کمک برساند سرش را بریدند. بادیدن این سرخونین که بعداً تر کمنها آن را به شاه^۱ ایران پیشکش کردند، ترسو و وحشت‌فشون را فرا گرفت و بانظم و ترتیب عقب نشینی کرده و در بین راه عبدالله‌خان را به فرمانروائی اعلام کردند.

۷ - عبدالله‌خان (۱۸۵۵-۱۸۵۶): این شاهزاده هنوز به پایتخت وحشت‌زده خود مراجعت نکرده بود که ادعایش به تاج و تخت مورد گفتگو قرار گرفت. یکی از مدعیان بنام «سید محمود توره» که حق تقدم برای خود قائل بود در حضور تمام ملاها و شخصیت‌های بزرگ شمشیر کشید و بعنوان اینکه می‌خواهد به اختلافات خاتمه بدهد بکشتن خان تظاهر مینمود. اول او را آرام نمودند بعد بزندان انداختند، از طرفی هم یموت‌ها از جانب دوشاهزاده دیگر که قصد داشتند بر تخت بنشانند اطمینان حاصل کردند ولی تحریکاتشان بموقع کشف شد و آن دومدعی بدیخت را خفه ساختند و چون تردیدی در ارتکاب جنایت یموت‌ها نبود از این جهت لازم بود تنبیه‌شایانی نسبت به آنها بعمل آید. خان در رأس چند هزار سوار بطرف آنها حرکت کرد. ولی تمام ایل‌ادعای بیگناهی کرد و بزرگان‌شان شمشیر برهنه بگردن (علامت تسلیم و اقیاد) انداختند و بدون کفش برای معذرت خواهی پیش آمدند و این دفعه عذر آنها هم مقبول افتاد. دو ماه بعد علامت دشمنی جدید پدیدار شد که خان را بسیار عصبانی نمود و بعجله دو هزار سوار جمع آوری کرده به یموت‌ها که دیگر عصبانیتشان علنی شده بود حمله‌ور گردید. ولی موضوع با بدبختی مواجه گردید و از بک‌ها پابفرار گذاشتند. وقتی درصدد تفحص برآمدند که

۱ - شاه ذبیح بود که از مدامین اندیشناک باشد زیرا پسر از سقوط سرخس مسلماً او بمشهد حمله‌ور میگردد. ولی در عین حال شاه احترام بقایای جسد دشمن را نگاهداشته دستور داد در مقابل دروازه دولت بنائی برای یادبود اوسازند. ولی بعداً بعنوان اینکه شبعه‌های مقدس ممکن است آن را یکی از دام‌زاده‌های خود فرض کرده عمل ناصوابی انجام دهند، خراب کردند.

بدانند چه بر سر خان آمده محقق گردید که در همان اول کار کشته شده و جسدش با اجساد دیگر بطور درهم‌برهم در يك گودال پرتاب شده است. برادر کوچکترش را بجانشینی اوتعیین کردند.

۸ - قتلق مرادخان (سه ماه سلطنت کرد): او در رکاب خان پیشین جنگ کرده بازخم بسیار مراجعت کرده بود و بزودی برای جنگ جدیدی خود را آماده ساخت. ولی رؤسای یموت به او پیشنهاد صلح کرده متعهد شدند در موقع شرفیابی پسر عموی خان را که در جنگ اخیر بجنگ آنها افتاده بود و او را بعنوان شاه انتخاب کرده بودند همراه بیاورند.

قتلق مراد وزیر ایش این پیشنهاد را جدی تلقی کردند و يك روز را برای حضور یانگیان نادم تعیین نمودند ولی آنها بمعیت دوازده هزار نفر وارد شدند در حالی که بهترین اسبها و اسلحه تجملی خود را همراه آورده بودند. پسر عموی خان که رسماً بحضور قتلق مرادخان باریافته بود در موقع معانقه از فرصت استفاده کرد و خائنانه خان را بضرب کارد از پای در آورد. شاهزاده همان لحظه بدرود زندگانی گفت و تر کمنها به خانواده سلطنتی که شاهد این صحنه غم انگیز بودند حمله‌ور شدند. هنوز حالت بهت بر طرف نشده بود که «مهر» از بالای دیوار قلعه این جنایت وحشت‌انگیز را که در جلوی چشم مرتکب شده بودند بعموم اعلام و خیره‌ایها را دعوت کرد تا تمام یموت‌ها را که بداخل شهر رخنه کرده بودند قتل و عام نمایند. جمعیت عصبانی فوراً به تر کمنها که از ترس دست و پای خود را کم کرده و از خود مقاومت صحیحی نشان ندادند، هجوم آوردند. درین قتل و عام چاقوی زنهای خیره‌ای عین نقش شمشیر شوهرهایشان را بازی میگردد. خون بتمام معنی درخیا بانهای شهر جاری شد و تدفین اجسادش روز بطول انجامید.

در طول مدت یک‌هفته بعد ازین کشتار خیره بدون سرپرست ماند. تاج

سلطنت را به همان سید محمود تره که اینقدر طالبش بود، پیشنهاد کردند، ولی میل مفرطی که با استعمال تریاک داشت مانع برطرف نشدنی بحساب می‌آمد لذا بنفع برادر کوچکترش از تمام حقوق خود به اختیار، صرف نظر نمود.

۹ - سید محمد خان (۱۸۵۶ تا کنون مشغول سلطنت است) : بی‌لیاقتی این شاهزاده معروف است و ماقبلا خواننده را به قسمتی از آن واقف کرده‌ایم. از ابتدای سلطنتش جنگ داخلی بر علیه یموتها در گرفته باعث خرابی بسیار گردید، چندین دسته مهاجر که اسلاف پادشاه فعلی را تشکیل داده بودند، همه مورد تاخت و تاز قرار گرفته از هم پاشیده شدند. درحین که یموتها و ازبک‌ها اینطور اسباب تباهی یکدیگر را فراهم کرده و زن و بچه هم را به ارسارت میبردند، جمشیدیه‌ها نقش سومین دزد افسانه‌ها بازی کرده ازین اختلاف داخلی بنفع خود استفاده می‌کردند و به سکنه بی‌سلاح حمله برده از « کیتسج - بای » تا « فتنک » تمام خاک خیره را بیادغارت داده بسواحل مرغاب مراجعت کردند درحالی که ؛ علاوه بر غنائم فوق العاده دوهزار برده ایرانی هم که از این هرج و مرج استفاده درصدد بندست آوردن آزادی خود برآمده بودند، همراه آوردند .

بدبختی و وبا و امراض طاعون مانند و از هم پاشیدگی جمعیت بناچار باید صلحی به دنبال داشته باشد. این صلح چندان طولی نکشیده بود که مدعی تازه‌ای بنام «محمدپناه» که از طرف روسها تقویت میشد، علم طغیان برافراشت و از جانب خود سفارتی به هشرخان اعزام داشت که حمایت «پادشاه» روس را جلب نماید . این دسیسه کشف شد و فرستادگان غافلگیر شده بقتل رسیدند . بعلاوه پس از آنکه امپریال‌ها (سکه طلا) خرج شد محمد پناه بضرع خنجر طرفداران خود از پا در آمد و سپس محرکین آن اغتشاش را بچنگ آوردند (درحالیکه دستپايشان را را باموی تر شده دم اسب به بدنشان بسته بودند) به خیره فرستادند که در آنجا فوراً تحت شکنجه قرار گیرند .

فصل هجدهم

دروازه ها و محلات و مساجد و مدارس بخارا - يك موسسه كاترين دوم - از تربيت چه میفهمند - خدا شناسی و سیاست - اذیت و آزار پلیسی - جمعیت خانان - پدران هفتگانه قیرقیز - مفاهیم مربوط به زبانی - انبال برده - هیئت منصفه هندو - فروتنی یهودی - حاجی های پستچی - تشکیلات سپاهی ها - افسران عالیرتبه دربار - قشون و قوای کمکی - ملغص تاریخ بخارا .

۱

محیط بخارا را در حدود يك روز راه پیمائی معرفی کرده بودند ولی در حقیقت بیش از چهار میل نمیباشد. اطراف آن گرچه خوب کشت و زرع شده معدنك ازین حیث از اطراف خیره خیلی پست تر است .

بوسیله یازده دروازه به بخارا^۱ وارد میشوند و شهر به دو قسمت عمده بنام «درونی شهر» (داخل شهر) و محلات مختلف تقسیم میشود که اهم آن عبارت است از «محلّه جویبار» و «خیابان» و «میر خان» و «مالقوشان» و «صابونگیران» . با اینکه در فصول گذشته چند فقره اطلاعات کلی راجع باین گونه انبیه بزرگ و این نوع میدانهای عمومی داده‌ایم معدنك در اینجا خلاصه‌ای از مشهودات خود را

۱ - دروازه ها ازین قرار است : امام و مزار و سمرقند و اقلان و تلیپاچ و شیرگیران و قره قول و شیخ جلال و نمازگاه و سلاخ خانه و کیرشی .

نقل می‌کنیم .

مساجد : بخارا آنها مدعی هستند که پایتختشان از کوچك و بزرگ دارای سیصد و شصت و پنج مسجد است بطوریکه مؤمنین مسلمان می‌توانند در هر روز سال به یکی از آنها بروند ولی من شخصاً بیش از نصف این مقدار را نتوانستم کشف کنم و آنها نیکه قابل ذکر میباشد بقراردیل است : «مسجد کلان» که تیمور آن را ساخته و عبدالله خان تعمیر و تجدید نموده است. این مسجد معمولاً روزهای جمعه مورد ازدحام مردم قرار می‌گیرد زیرا رسم امیر بر آن است که آن روز در آن نماز بگذارد .

مسجد دیوان بیگی بانضمام آب انبار و مدرسه اش که دارای همین اسم میباشد در سال ۱۰۲۹ (۱۶۲۹ م.) توسط «نظر» نامی که منصب دیوان بیگی (منشی دولت) امیر امامقلی خان را داشته، ساخته شده است .
میرخان .

مسجد مغاك : این يك بنای زیرزمینی است و بر طبق بعضی روایات اولین دسته مسلمانها و بر طبق روایات دیگر آخرین دسته آتش پرستان مجامع سری خود را در آن بر پا می‌کردند . ازین دو روایت اولی قابل قبول تر بنظر می‌آید زیرا اولاً کبرها می‌توانستند به سهولت در خارج شهر و در هوای آزاد جاهای مناسبتری برای عبادت خود پیدا کنند ثانیاً وجود کتیبه های کوفی بیشمار مدلل می‌سازد که اصل آن اسلامی بوده است .

مدارس : تعداد مدارس باعث افتخار و مباهات اهل بخارا است و همان عدد سوگلی خود را کعبارت از سیصد و شصت و پنج باشد در باره این مدارس هم ذکر می‌کنند در صورتیکه در عالم حقیقت عدد آن از هشتاد تجاوز نمی‌کند و مافقط بشرح مهمترین آنها می‌پردازیم .

مدرسه کو کلتاش که در سال ۱۴۲۶ بنا شده و دارای صد و پنجاه حجره است که هر کدام صد تا صد و بیست تیل^۱ ارزش دارد . طلاب درجه اول هر کدام پنج تیل در سال عایدی دارند .

مدرسه میر عرب که در سال ۱۵۲۹ برپا شده و دارای صد حجره است که هر کدام از هشتاد تا نود تیل ارزش دارد و منافی در حدود هفت درصد عاید می‌دارد .
قوش مدرسه (مدرسه مضاعف) از ساختمانهای عبداللهمان بوده بنای آن در سال ۱۳۷۲ صورت گرفته است همچنین دارای صد حجره میباشد ولی باندازه مدارس قبلی ارزش ندارد .

مدرسه جویبار در سال ۱۵۸۲ توسط یکی از نواده های عالم مرتاضی که همین نام را داشته تأسیس شد . موقوفاتش قابل ملاحظه است و هر حجره اش بیست و پنج تیل داد و ستد میشود . ولی چون در انتهای شهر واقع گردیده است بندرت اتفاق می‌افتد که جای خالی در آن یافت نشود .

مدرسه تورزینجان که برای هر حجره پنج تیل در سال می‌پردازند .
مدرسه آرنازار که ملکه کاترین آنرا توسط سفیر خود بنا کرده و دارای شصت حجره است و هر کدام سه تیل در آمد دارد .

بطور کلی می‌توان مدارس بخارا و سمرقند را از جمله مدارس عالی آسیای مرکزی دانست که مقام شامخ علمی آنها در سراسر عالم اسلام و چندی در اروپا نیز شهرت داشت .

يك نفر محقق سطحی که با سانی دچار اشتباه میشود یقیناً تصور می‌کند يك چنین فداکاری که لازمه برپا کردن اینگونه مؤسسات است باید متکی به دلایل و جهات بسیار عالی باشد . متأسفانه در عالم حقیقت مطلب غیر از این است و فقط تلقینات و

۱ - در موقع افتتاح يك مدرسه حجره ها به جانا تقسیم میشود . ولی مالکین بعدی جز با پرداخت قیمت معینی نمیتوانند از آن استفاده نمایند .

تعصب کور کورانه باعث آن شده است و درین جا هم جریان امر عیناً مانند مدارس ما در قرون وسطی میباشد؛ زیرا باستثنای بعضی کتب نادر که از «منطق» و «حکمت» گفتگو میکند بقیه صرف فرا گرفتن قرآن و تشخیص کفر و ایمان میشود. شاید در گوشه و کنار طلبه‌ای هم یافت شود که بخواند با اشعار و تاریخ سروکار داشته باشد در آن صورت مجبور است محرمانه عمل کند زیرا هر نوع اشتغال به اینگونه موضوعهای سبک و جلف یکنوع پستی تلقی میشود. بطوریکه برایم نقل کردند عده کل طلاب تقریباً به پنجهزار نفر بالغ میشود و بطور دسته جمعی نه تنها از نواحی آسیای مرکزی بلکه از هند و کشمیر و افغانستان و روسیه و چین هم به آنجا می‌آیند. فقیرترین آنها وظیفه‌ای سالیانه از امیر دریافت میدارند. از نظر وجود همین مدارس و مراعات زیادی که در اجرای قوانین اسلام میکنند بخارا نفوذ روحانی خود را در تمام ممالک مجاور اعمال می‌نماید.

بازارها: درین جا بازاری که بتوان با بازارهای شهرهای عمده ایران مقایسه نمود وجود ندارد. تعداد کمی از آنها با سنگ ساخته شده و دارای سقف میباشد. وسیع‌ترین آنها دارای سقف چوبی یا حصیری است که بر پایه‌های بلند نصب شده است! هر بازاری آفاستقل مخصوصی دارد که در مقابل امیر مسئول حسن جریان امور و وصول مالیاتها میباشد. قریب سی کاروانسرای کوچک هم وجود دارد که قسمتی برای منزل مسافرین خارجی بکار میرود و آنها را هم باید ضمیمه بازار تلقی نمود.

۱ - امروز هم آنها بر حسب نوع کسب تقسیم شده‌اند: ترم عبدالله خان همان است که قبلاً راچم به آن با خوانندگان صحبت کرده‌ام و در سال ۱۸۵۲ پس از مراجعت از ایران از روی نمونه آنجا آنرا بنا کرده رستموزن گیران که مختص بفروش آهن آلات است. رسته صرافان برای معاوضه پول و کتابفروشا و رسته زرگران برای زرگری. رسته چلنگران برای قفل و کلید. رسته عطاری برای عطرها. رسته قنادی برای شیرینی و مربا. رسته چاپروشی برای تجارت چای. رسته چیت فروشی برای تجارت قلمکار و پارچه های نخی. بازاراتا برای پارچه های علفی. تیمچه دارائی فروشی برای خرازی فروشی و قس علی ذلک.

پلیس: در بخارا از تمام شهرهای آسیا که تا حال شناخته شده این امر جدی تر است. در روز «رئیس» شخصاً در تمام بازارها و اماکن عمومی که قبلاً جاسوسها و مأمورین زبر دست خود را در آنجا پراکنده کرده است گردش میکند. تقریباً از دو ساعت بعد از غروب آفتاب احدی حق قدم گذاردن بکوچه و خیابان ران ندارد. نزدیکترین همسایه‌ها مجاز نیستند دینو بازدید بکنند و اشخاص مریض ممکن است از نبودن طبیب بمیرند زیرا امیر اعلام کرده است که «میر شب»ها (مستحفظین شب) حق دارند حتی خود او را اگر در ساعات ممنوعه در حال گردش ببینند توقیف نمایند.

۴

جمعیت خانات بخارا: سرحدات فعلی این کشور کوچک بدینقرار است: در مشرق خانات خقندو کوههای بدخشان، از طرف جنوب رود جیحون و دست بالای شط دو منطقه قرقی و شرجوی قرار دارد و مغرب و شمال آنرا صحرای کبیر احاطه کرده است. خط مرزی را بشکل قاطع نمیتوان تعیین کرد و لذا محرز کردن عدد صحیح جمعیت هم امکان پذیر نمیشود. با اینحال اگر عده آنرا دو میلیون و نیم برآورد کنیم خیلی راه اغراق نپیموده‌ایم. بدیهی است درین تخمین هم آنهائیکه مسکن ثابت دارند و هم چادر نشینان هر دو بحساب آمده است. حال اگر بخوایم بر حسب ملیت آنها را تقسیم کنیم عبارت میشوند از ازبکها و تاجیکها و قیرقیزها و عربها و مروزیها و ایرانیها و هندوها و یهودیها

ازبک: آنها بهمین سی و دو ایلی تعلق دارند که در فصل مخصوص به خیهو شرح آنرا دادیم ولی از هم نژادهای خوارزمی خود چه از حیث دورچهره و چه از علامات مشخصه جبلیشان به آسانی تمیز داده میشوند. ازبکهای بخارا با تاجیک باطناً پیوستگی بیشتری دارند تا خیهو اینها با «سارتها» و بهمین جهت چون اصالت نژادیشان تا حدی از زمین رفته مقداری از راستی و تقوای جبلیشان دستخوش زوال

گرفته است و از طرفی چون بر سایر نژاد های خانات برتری دارند (زیرا خود امیرهم از ازبکهای ایل مانقیت است) لذا هستم کزی قشون و قوای عمده را تشکیل میدهند. اما افسران ارشد بندرت از میان آنها انتخاب میشوند.

تاجیک: این بومیهای تمام شهر های آسیای میانه در هیچ جا عددشان بیای بخارا نمیرسد و تنها در همین جاست که میتوانند نسبت به وطن اصلی خود یعنی «خراسان»^۱ با کمال غرور ادعای خود را بر کرسی بنشانند و چنین اظهار میدارند که سرحدات آن از یکطرف به ختن در چین و از سمت مغرب به دریای خزر و از شمال به خجند و از طرف جنوب به هندوستان متصل بوده است. جای تأسف میباشد که این ملت علی رغم قدمت تاریخی و زندگانی پرافتخار سابقش تدریجاً در نهایت فساد و تباهی غوطه ور شده است و اگر آنها را نمونه مردم قدیم آسیا فرض کنیم یقیناً این مهد نژاد ما، در اعصار گذشته وضعیت بسیار غمناکی داشته است.

قیرقیز^۲: بطوری که خودشان به خود خطاب میکنند قیرقیزها یا کازاک ها درخانات بخارا جمعیت زیادی نیستند معذک درین جاز جادادن بعضی یادداشتها که شخصاً راجع بآنها برداشته ام خود داری نمیکنم زیرا این ملت چه از حیث تعداد و چه از حیث اصالت زندگی چادر نشینی در تمام آسیای میانه از همه قابل ملاحظه تر است.

غالباً برایم اتفاق افتاده که در ضمن پرسه زدن به یکی از توقفگاه های قیرقیز

۱- «خور» یعنی آفتاب و «سان» یعنی منطقه بنا برین تمام کلمه یعنی منطقه آفتاب . ۲- «قیر» یعنی مزرعه و صحرا . «قیز» یا «قاز» ریشه فعل «قیزمالت» (اینطرف آنطرف سرگردان بودن) است . لذا کلمه قیرقیز در ترکیب معنی «مردی که دریا بان پرسمیزند» بنا برین یعنی چادر نشین و بطور عموم به مللی اطلاق میشود که زندگی چوپانی دارند . همچنین این کلمه را برای تسمیه يك ایل بخصوص بکار میبرند ولی در صورت اخیر فقط به یکی از تقسیمات جزء «کازاک ها» که در ختند و در مجاورت «هزتی» که سرحد ترکستان است زندگی میکنند اطلاق میشود .

مصادف شوم و هر دفعه که سعی کردم اطلاعاتی برقم تخمینی جمعیتشان به دست آورم علناً مرا مورد استهزاء قرار داده میگفتند : اول ریگ های صحرا را بشمارید آنوقت عدد قیرقیزها بدستتان خواهد آمد . همین اشکال در مورد تعیین مرز های آنها هم پیش میآید و چیزی که برای ما محقق میباشد این است که آنها در صحرای کبیر بین سیبری و چین و ترکستان و دریای خزر سکنی دارند . سر زمینی باین پهناوری و شرایط عادی زندگی اجتماعیشان باعث این اشتباه میشود که گاهی قیرقیزها را تابع روس و گاهی وابسته به امپراطوری چین بدانیم . روسیه و چین و ختند و خویه هیچکدام بر سر آنها حکومت ندارند مگر در مدتی که افسران هر يك ازین دول برای وصول مالیات درین آنها توقف دارند . چادر نشینان این نوع وصول مالیات را یکنوع چپاول میدانند که بمقیاس بزرگتری ترتیب داده شده باشد . ولی از کسانی که در ارتکاب این چپاول بسهم مختصری از دارائی هر فرد یا مبلغی برابر آن قناعت میکنند راضی هستند . انقلاباتی که طی صدها و بلکه هزارها سال در دنیارخ داده در میان قیرقیزها فقط نفوذ بسیار ناچیزی داشته است . گرچه موفق نمیشویم تمام آنها را اینجاملقات کنیم و فقط به قسمتهائی از آن باید قانع بود معذک عادات و اخلاق اختصاصی نژاد تورانی قدیم را که با کمال وفاداری محفوظ مانده و مخلوط عجیبی از معایب و محسنات صحرا نشینی بوجود آورده است نزد آنها میتوان پیدا کرد .

انسان در اولین برخورد از استعداد موسیقی و شعر دوستی آنها متعجب میشود ولی تظاهر آنها به اعیان منشی در خور ملاحظه بیشتری است . دو نفر قیرقیز وقتی بهم میرسند اولین سؤالی که از یکدیگر میکنند بلاشک این است : «هفت پشتت کیها هستند»^۱ ؟ «شخص مخاطب ولو بچه هشت ساله باید جوابرا حاضر داشته

۱- یعنی آتانگ کیبیدیر؟

باشد والا بسیار بی‌تریت تلقی میشود.

قیرقیز از حیث شجاعت بیای از بک نمیرسد و بهمین جهت از تر کمن هم ازین بابت عقب‌تر است. و همچنین باندازه آنها هواخواه جدی اسلام نمیشد. باستانی‌ترین و ثروتمندترین «بای» ها کمتر دیده می‌شود که معلمین و مسئله‌گوها و منشی‌های خود را از بین ملاحای شهر انتخاب کنند و خود را مکلف سازند مستمری ثابتی از قبیل کوسفند و اسب و شتر بعنوان پاداش به آنها بپردازند.

حتی پس از ملاقاتهای متعدد باز هم یکنفر قیرقیز برای ما اروپائیان موجود کاملاً جداگانه ای بحساب می‌آید. وقتی این اشخاص را می بینیم که در شدیدترین گرما یا موقعی که زمین از يك پا برف مستور شده است همد روزه چندین ساعت برای یافتن يك پناهگاه مناسب مسافرت میکنند و حتی اسم نانرا هم بلد نیستند و خوراکشان منحصر بگوشت و شیر است بی نهایت متعجب میشویم. قیرقیزها هم بنوبه خود اشخاصی را که در شهر یا بیابان مسکن ثابت اختیار میکنند و هر صورتی را که بقالب تاتار در نیامده باشد بادیته ترحم نگاه میکنند. مطابق مفهوم زیباشناسی آنها، نژاد مغول نمونه کامل زیبایی بشری میباشد، زیرا خداوند برجستگی استخوان صورت او را شبیه باسب آفریده و اسب در نظر آنها شاهکار خلقت بحساب می‌آید.

عربها: اینها بازماندگان همان جنگجویانی هستند که در زمان سومین خلافت بمعیت «قطیبه» در فتح ترکستان مشارکت و پس از آن در همانجا سکنی اختیار کردند. از قیافه گذشته شباهت‌های دیگر خود را با برادران حجازی و عراقی خود بسیار کم حفظ کرده‌اند. حتی یکنفر راهم ندیدیم که بزبان مادری خود آشنا باشد. عدّه آنها را بشصت هزار تخمین میزنند و غالباً در اطراف «وردتزی» یا «وقفند» ساکن شده‌اند.

مروزی‌ها: اعقاب چهل‌هزار ایرانی‌ای هستند که امیر سعیدخان در سال ۱۸۱۰ موقعی که بکمک ساریق‌ها بخارا را متصرف شد از مرو همراه آورد. اصل نژاد آنها از ترکهای آذربایجان و قره‌باغ است که نادرشاه پس از کوچاندن از زاهد و بوم اجدادی بمرو هدایت کرده است. مروزیها از تاجیک‌ها هم بسیار ترسو تر و بزدل تر و در عین حال محیل‌ترین سکنه بخارا بشمار می‌آیند.

ایرانیها: سکنه ایرانی بخارا قسمتی برده و قسمتی برده آزاد شده میباشند که پس از پرداخت فدیة در خانان مستقر گردیده‌اند. با وجود فشار مذهبی که آنها را وادار میکند تشریفات دینی خود یعنی تشیع را محرمانه انجام دهند معذک در امر تجارت و صنعت قرین موفقیت میباشند و چون زندگانی از کشور خودشان ارزاتر است سود بیشتر بدست می‌آورند. ایرانی که فهم و شعورش نسبت به سکنه آسیای میانه بی حد برتری دارد غالباً بشرائط بردگی پشت پازده بمدارج عالی مشاغل سیاسی راه پیدا میکند. کمتر حاکم ایالتی پیدا میشود که بنحوی از انحاء درین زیردستان خود عده‌ای ایرانی که سابقاً برده او بوده ولی نسبت با وفادار مانده‌اند جای نداده باشد. اطراف امیر فعلی هم پراز ایرانی است و اولین صاحبان مقامات عالی هم در خانان از همین ملت میباشند. در بخارا آنها را برای مذاکره با فرنگیها از همه کس صالح‌تر میدانند و معتقدند که آنها هم مانند فرنگیها دارای اثرات «صنایع شیطانی» که باعث برتری من غیر حق آنها شده است میباشند. علی‌ای حال، همانطور که بفکرش هم افتاده‌اند اگر تهاجمی از طرف ایرانیها شروع بشود امیر کفاره این طرفداری را که سبب شده‌است او قشون خود را تحت او امر چند نفر ما جراحی خارجی قرار دهد شدیداً خواهد پرداخت. سرفرماندهانش که عبارت از شاهرخ خان و محمد حسن خان باشند هر دو در ایران متولد شده و تویچی باشی هاهم (فرماندهان توپخانه) که زینل بی و مهدی بی و لسقر بی هستند

همه از همین ملت میباشند .

هندوها : تعدادشان بیش از پانصد نفر نمیشود و در پارتخت و ولایات متفرق هستند و هیچ عده مهمی تشکیل نمیدهند معذلك بامهارت عجیبی اداره تمام سرمایههای آزاد را در دست خود متمرکز ساختهاند . در هیچ بازار شهر و ده نیست که چند نفر هندو بشغل رباخواری مشغول نباشد مانند ارامنه تر کیه فوق العاده مؤدب و در ظاهر فروتن میباشند و از همین راه از بکرا با حرص و ولع تسکین ناپذیری مورد بهره برداری نامشروع قرار میدهند معذلك «قاضی» هم با وجود تقدس ظاهری غالباً بپرستندگان «ویشنو» همدست میباشند و بهمین جهت برای قربانیهای مطامع هندوها هیچگونه راه نجات باقی نمیماند .

یهودیهها : یهودیههای خانان که عددشان در حدود ده هزار نفر میشود اکثراً در بخارا و سمرقند و کارشی مسکن دارند و بیشتر به صنایع یدی میپردازند تا به تجارت . در اصل از ایران (فروین و مرو) آمدهاند و از مهاجر نشان بیش از صد و پنجاه سال نمیگذرد . درین جا در تحت سخت ترین فشارها زندگی میکنند و مورد بزرگترین تحقیرها قرار میگیرند . وقتی بدیدن یکی از مؤمنین میروند حق دارند منتها تا آستانه خانه جلو بروند و برعکس اگر مؤمنین منت گذارده به ملاقاتشان بروند باید از خانه خارج شده با استقبال مهمان بشتابند . در خود شهر بخارا همه ساله «جزیه» ای بمبلغ دوهزار تیل میپردازند به این ترتیب که رئیس جماعتشان پولی را که جمع کرده تحویل میدهد و در عوض ، دوسیلی مایلم که طبق دستور مخصوص قرآن علامت انقیاد میباشند ، بر روی گونهها دریافت میدارد . در اثر اطلاعات مبهمی که حاصل شده است راجع باینکه در ترکیه بعضی حقوق اختصاصی برای یهودیهها قائل شده اند

۱ - اگر از نادر برده باشیم مدت زیادی نمیگذرد که دردم هم يك چنین آدابی جاری بوده است .

(یادداشت مترجم)

عده ای از آنها را به دمشق و نقاط دیگر شامات جلب کرده است . ولی اینگونه مهاجرت ها باید مخفیانه انجام شود و الا بمجرد اینکه از چنین نقشه ای آگاه شوند ممکن است دارائی آنها را توقیف و یا بمرگ محکومشان کنند . شایان توجه آنکه بوسیله حاجیها که همه ساله فاصله بین ترکستان و مکه را طی میکنند ، مبادله نامه بین آنها برقرار میباشند . بهمین جهت به رفقای ما هم تعدادی مراسله و نامه سپرده بودند که همه جا به نشانی معین تحویل میدادند .

۳

حکومت : در سازمان حکومت بخارا از اصل عرب و ایرانی اثر بسیار ناچیزی بر جای مانده است و عنصر ترك - و - مغول بر همه چیز برتری دارد و همه را تحت الشعاع خود قرار داده است . با اینکه تشکیلات حکومتی تابع نفوذ قدرت يك سلسله مقامات قرار گرفته است معذلك ترتیب سازمان طوری است که يك استبداد نظامی حقیقی در همه جا حکومت میکند . امیر که در رأس همه قرار گرفته است در آن واحد هم فرمانده کل قوا هم شاهزاده و هم روحانی بزرگ محسوب میشود .

کارمندان عمده اعم از لشکری و کشوری به سه طبقه تقسیم شده اند . اول «کنه سپاهی» ها . دوم «ارتاسپاهی» ها (کارمندان متوسط) و سوم «آشاقی سپاهی» ها میباشند . بنابر يك قاعده رسمی در دو تقسیم اولی غیر از «عروق دار» ها (صاحبان خانواده) کسی را نمیتوان پذیرفت زیرا آنها را بواسطه «یرلیق» (خط) یا «یرلیق» (نشان و علامت)^۱ و غیره انتخاب میکنند بعلاوه مدتی است رسم برین جاری شده که بردگان آزاد شده ایرانی را هم درین تقسیمات بپذیرند .

۱ - یرلیق و یرلیق لغات قدیمی ترك هستند . اولی بمعنای «خط» و ریشه اش «بر» است که در زبان مجار «بر» و در ترکی «یاز» میباشد . دومی بمعنی «نشان» است که دروازه بلیسی (Bélycy) مجار هم یافت میشود

از روی فهرست یا نقشه زیر میتوان تمام سلسله مراتب از امیر گرفته تا پست‌ترین عامل احاطه پیدا کرد :

- | | |
|--|--------------------|
| ۱- آتالیق | } الف - کتله سپاهی |
| ۲- دیوان بیگی (منشی دولت) | |
| ۳- پروانه‌چی «مرد پروانه‌ای» در دربار ازین جهت اینطور نامیده میشود که امیر وقت و بی وقت او را برای رساندن پیامهای اساسی به جهات مختلف اعزام میدارد . | |
| ۴- «طوق‌سابی» یا اگر صحیح‌تر بگوئیم «طوق‌صاحبی» (آن است که بجای پرچم يك «طوق» یا يك دم اسب در دست دارد) | } ب - ارتا سپاهی |
| ۵- ایناق | |
| ۶- میاخور (محاسب) | |
| ۷- «چور آقاسی» یا اگر صحیح‌تر بگوئیم «چهره آقاسی» (مرد روبرو) ازین جهت اینطور نامیده میشود که در پذیراییهای رسمی روبروی امیر میایستد. | } ج - آشاقی سپاهی |
| ۸- میرزا باشی (منشی عمده) | |
| ۹- یساول بیگی و قره‌قول بیگی | |
| ۱۰- یوز باشی | |
| ۱۱- پنجه باشی | |
| ۱۲- اون باشی | |

بغیر از اینها باید افسران وابسته بدربار و شخص امیر را نام برد . در درجه اول «قوش بیگی» یا وزیر و «مهرتر» و «دستور خانچی» (ناظر) و «زقیاتچی» (مأمور كمر ك) قرار دارد . شخص اخیر چون در عین حال شغل وزارت دارائی را هم عهده دارد لذا ریاست در خانه امیر هم با اوست . «محرم‌ها» (بیشخدمت‌های مخصوص) که تعدادشان بحسب مقتضیات تغییر میکنند زیر دست او قرار دارند و استثناً وقتی لازم باشد آنها را بعنوان نماینده سلطان بولایات اعزام میدارند . هر يك از رعایا که از حاکم محل خود ناراضی باشد یا تصور کند اهانتی با او وارد شده است میتواند بشاه شکایت کند.

در چنین مواردی یکنفر محرم معین میکنند که با او بولایتش بر میگردد و موضوع را رسیدگی کرده گزارشی ترتیب میدهد و امیر بر طبق آن تصمیم نهائی را اتخاذ میکند .

بغیر از اینها مشاغل دیگری هم وجود دارد از قبیل «آداجی» (دربان کاخ) و «بقال» (متصدی آنزوقه) و «سلام قاضی» که در موقع حرکت دستجات عمومی برای جلوگیری از خسته شدن شاه جواب سلام معمول را که عبارت از «عليك السلام» باشد بجای او به همه کس میدهد . این مناصب و مشاغل در زمان امیر فعلی فقط لفظاً باقی مانده است زیرا در نتیجه تنفیری که او از هر نوع تشریفات و تزیینات دارد غالب مشاغل دربار را بلامتصدی گذاشته است .

تقسیمات سیاسی : این خانات هم مانند خیره بر حسب تعداد شهرهای بزرگش که هر کدام حاکم نشین يك منطقه مجزا هستند تقسیم بندی میشود و ما از روی مساحت و جمعیت ولایات بخارا را طبقه بندی میکنیم :

۱- قره گل	Karaköl
۲- بخارا	Bokhara
۳- کارشی	Karshi
۴- سمرقند	Samarkand
۵- قرقی	Kerki
۶- حصار	Hissar
۷- «میان قال» یا «قرمینه»	Miyankal ou Kerminah
۸- کتله قورگان	Kette Kurgan
۹- چارجوی	Chardjuy
۱۰- جیزاق	Djizzak
۱۱- اوراتپه	Oratepe
۱۲- شهرسبز	Sheri Sebz

منطقه آخری باندازه سمرقند وسعت دارد ولی بواسطه اینکه دائماً با امیر بجنگ و نزاع میپردازد نمیتوانیم آنها را بطور قطع جزو خانات بحساب بیاوریم . حکام که همردیف دیوان بیگی یا پروانه چی هستند از عایدات حوزه حکومت خود

سهم ثابتی بعنوان موجب دریافت میدارند ولی در موقع بحرانی غیر عادی حق هیچگونه ادعائی ندارند. هر کدام از آنها يك «توخسابوی» و يك «میرزاباشی» و يك «یساول بیگی» و عده‌ای «مسیخور» و «شوراقاسا» تحت اوامر مستقیم خود دارند.

ارتش: میگویند قوای دائمی خانان بالغ بر چهل هزار سوار میشود ولی در موقع ضرورت ممکن است تعداد آن تا شصت هزار اضافه گردد. بطوریکه میگویند بخارا و کارشی قسمت اعظم این قوای را تحویل میدهند. و بخارائیه مخصوصاً بشجاعت معروفند. این اعدادی که نقل کردم نقل قول از اهالی محل است و تصور میکنم عراق آمیز باشد. زیرا در موقع اردو کشی خقندقشون امیر هیچگاه از سی هزار نفر تجاوز نمیکرد و مجبور بود با تحمل مخارج گزاف قوای کمکی استخدام کند و البته اگر بر آوردی که اول دیدیم صحیح میبود طبیعت صرفه جو یا بعبارت واضحتر خست مظفر الدین هرگز بچنین امری رضایت نمیداد. مزد افراد که در موقع صلح صفر است هنگام جنگ تقریباً بیست تنقه (تقریباً ۱۵ فرانک) در ماه بالغ میگردد و سوارها باید از همین مبلغ مخارج مرکب خود را هم بپردازند. بعلاوه نیمی از غنائم هم متعلق بدستجاتی است که آن را بچنگ آورده اند.

واقعاً جای تعجب است که با این جمعیت بیشمار شاهزاده نمیتواند يك قشون محلی مهمتری ترتیب دهد و از آن عجیب‌ترین است که بجای آنکه قوای کمکی را از میان پنجاه هزار «ارزازی» که خراج گزار او هستند انتخاب کند ترجیح میدهد به تکه‌ها مراجعه کرده یا از ساریق‌ها داوطلب بگیرد که برایش چهار هزار تیلا (در حدود پنجاه هزار فرانک) در سال تمام میشود.

مشهور است که افراسیاب جنگجوی بزرگ تورانی که یکی از پهلوانان باستانی

ایران است بانی بخارا بوده. تاریخ قدیم این کشور پایه‌اش بر روی هزارها افسانه هذیان آمیز قرار گرفته است. از میان آنچه خاطره‌اش بهتر محفوظ مانده فقط یکی بنظر ما قابل قبول می‌آید و آن این است که تاخت و تاز دستجات ترك از زمانهای قدیم باعث دهشت این مناطق بوده یعنی از همان زمانیکه سکنه ایرانی آن در عهد پیشدادیها^۱ از برادران خود در ایران جدا شدند. اولین نظر اجمالی راجع بتاریخ واقعی و مثبت فقط از زمان تسلط اعراب آشکار میشود و متأسفیم از اینکه این ماجراجویان جسور چرا یادداشت‌های بیشتری تهید نکردند و ناچاریم با همان مقداری که بطور متفرق در تاریخ طبری و بعضی کتب عربی معتبر دیگر یافت میشود اکتفا کنیم. انتشار مذهب اسلام در ماوراءالنهر^۲ با اندازه ممالک دیگر پیشرفت نداشت و عربها پس از يك غیبت نسبتاً طولانی مجبور شدند عملیات تبلیغاتی را از نو شروع کنند. گرچه باصطلاح آن زمان حکومت خراسان بموجب فرمان سلطان بغداد رسمیت هییافت معذلك تا قبل از استیلای چنگیز خان در سال (۱۲۲۵) بخارا و سمرقند و همچنین شهر مرو^۳ که در آن موقع بسیار قابل توجه بود و کارشی (نخشب) و بلخ (ام‌البلاد) جزو قلمرو ایران بشمار می‌آمد. پس از استیلای مغول عنصر ایرانی بکلی از بین رفت و تعویض شد. از بکها درهمه جا زمام حکومت را بدست گرفتند و تیمور آن فاتح لنگک که اهل «شهر سبز» بود هوس کرد سمرقند را تبدیل پیاپی تخت تمام آسیا بنماید. این نقشه بزرگ بامردن او از میان رفت و تاریخ

۱ - سلسله پیشدادیان (که ابتدا بوسیله نقل قول شناخته شده اند) شامل چندین پادشاه (هوشنگ رطهمورث و جمشید و فریدون) بوده که هم فاتح وهم مخترع و هم مطلع بوده‌اند. این سلسله در نتیجه جنگهای سختی که ایران بر علیه توران بعمل آورد از بین رفت. سلسله جدیدی که در نتیجه اتحاد دولت دشمن بوجود آمد، بر تخت نشست و اقتدار ایران را تا دور دست بسط داد این سلسله نامش کیانی است و کی گشتاسب (هیستاسب) پندردار بوش و کی کوروس یعنی «سپروس» یونانیها متعلق بآنست. (یادداشت مترجم)

۲- کشوری که بین جیحون «وجا کسارتس» واقع است. ۳- مرو شاه جهان.

اختصاصی بخارا از زمانی شروع می‌شود که ابوالخیر خان مؤسس خاندان شیبانی قدرت جانشینان تیمور را درس‌زمین موروثی آنها درهم شکست. یکی از نواده‌های آخرین امیر شیبانی یعنی محمدخان حدود بخارا را از خجند تا هرات بسط داد. و بعداً دل بندریا زد و مشهد را محاصره کرد ولی در سال ۹۱۶ (۱۵۱۰ م.) در جنگ با شاه اسمعیل از پای درآمد. یکی از جانشینان لایق او یعنی عبدالله خان متولد سال ۱۵۴۴ م. مجدداً بدخشان و هرات و مشهد را مطیع خود ساخت و اقداماتی که برای بهبود تجارت و نفع تمدن بعمل آورد در خور آن است که او را هم‌ردیف شاه عباس دوم، پادشاه بزرگ ایران قرار دهیم. در زمان سلطنت او در جاده‌های بخارا کاروانسراهای متعدد و پل‌های زیبا بوجود آمد و در تمام راه‌های صحرا آب انبارها ساخته شد و نام این پادشاه نیکوکار هنوز در آب‌نبه‌ای که بفرمان او ساخته شده است بر جامی باشد. پسرش عبدالؤمن خان ۱۰۰۴ (۱۵۹۵ م.) توانست تاج و تخت رامدتی حفظ کند و در توطئه‌ای بقتل رسید و آخرین خانواده از نسل شیبانی پس از استیلا «توقول» رئیس قیرقیزها که سراسر کشور را بیاد تاراج داد از بین رفت.

در زمان اغتشاشات طولانی و جنگ‌های داخلی که بعداً پیش آمد جدی‌ترین مدعیان یکی ولی محمد خان (از اسلاف دور شیبانی‌ها) و دیگری «باقی محمد خان» بود که در سال ۱۰۲۵ هـ. (۱۶۱۶ م.) در مقابل سمرقند از پای درآمد. آنوقت اولی تشکیل سلسله‌ای داد که می‌گویند تا زمان سلطنت ابوالفیض خان دوام پیدا کرد و در سال ۱۷۴۰ م. مجبور شد بسا نادر شاه صلح تنگینی بعمل آورد. در ادوار بعدی مهم‌ترین فرمانروایان امامقلی خان و نظر محمد خان بودند. بواسطه کمک‌هایی که نسبت به طبقه «ایشان»‌ها بعمل آوردند باعث شدند در بخارا و حتی در تمام ترکستان تعصب مذهبی طوری قوت بگیرد که نظیر آن را در هیچ‌یک از اعصار اسلامی و در نزد هیچ‌یک از مللی که به این مذهب گرویده‌اند کسی بخاطر نمی‌آورد. ابوالفیض و بعد از او

پسرش هر دو خائنه بدستور وزیر خودشان یعنی رحیم خان بقتل رسیدند و پس از درگذشت قاتل که نخست عنوان وزیر ولی با قدرت و استقلال کامل حکومت می‌کرد دانیال بیگ از نژاد مانقیت‌ها عنان حکومت را در دست گرفت. جانشینان او امیر شاه مراد و سعیدخان و نصرالله خان بودند.

تاریخ این سه پادشاه را قبلاً «مالکلم»^۱ و «بورنس»^۲ و «خانیکف»^۳ برشته تحریر در آورده‌اند. بعلاوه چون ما اطلاعات تازه‌ای بهیچ عنوان راجع به آنها جمع نکرده‌ایم لذا وارد این قسمت از زمان نمی‌شویم ولی بر خود فرض میدانیم در فصول آینده جنگی را که در مدت سه سال اخیر با شدت میان بخارا و خجند درگیر شده است شرح دهیم.

فصل نوزدهم

خقند و جمعیت آن - قپچاق ها - پایتخت - تاشکندو و خجند و مرکلان و اندیکان و نمگان و غیره - خرابه های اوش - فرضیات راجع به ستونهای اسکندر و معابد باکوس - یاسای چنگیزخان - تشریفات عجیب تقدیس - محمد علیخان و جنگ ۱۸۳۹ - يك كفار - مرک نصرالله - فتوحات مظفرالدین - سرانجام احتمالی جنگ های داخلی .

«ساکو ها» که از سمت مغرب به «سقدیان» و از سمت شمال و شرق به «سکاها» و از سمت جنوب به باختریان و سلسله جبال «ایماقوس» .. هم خاک بودند، مردمانی شجاع بودند که توانستند سروس را در موفقی که آنها را مورد حمله قرار داده بود بقب برانند . (هرودوت)

۹

خقند که قدیمی ها آنرا «فرغانه» میخواندند از طرف شرق به تاتارستان چین و از مغرب به بخارا و «جاکسارتس» و از شمال به قبایل چادرنشین تاتار و از جنوب به «قره تقین» و «بدخشان» محدود میباشد. وسعت خاک آن را بطور تحقیق نمیتوانیم تعیین کنیم ولی یقیناً از بخارا و خیوه وسیعتر است . و همچنین ازین هر دو خانات پر جمعیت تر میباشد و اگر عده شهرها و کیفیات دیگر را که با هم وفق میدهند در نظر بگیریم میتوان تصدیق کرد که امروز خقند شامل بیش از سه میلیون جمعیت از نژاد های مختلف می باشد .

۱ - قسمت اسکان شده جمعیت بطوریکه در ضمن ذکر خیوه گفتم مر کب است

از ازبک‌هایی که نه به ازبک‌های خیره شباهت دارند، نه بازبک‌های بخارا. چون نمایندگان این ملیت در طی چندین قرن فرمانروایان ترکستان بوده‌اند اسلام در میان آنها زودتر از سایر قبایل چادر نشین همان سرزمین بسط پیدا کرده است لذا نامشان دارای مشخصاتی شده که آنها را هم‌ردیف اشخاص تربیت شده و مؤدب در آورده است. بطوریکه قیرقیزها و قپچاق‌ها و کالموک‌ها همینکه در شهری مستقر میشوند عموماً اصل و نسب خود را انکار کرده نام ازبک بروی خود می‌گذارند. در خقند مدتی است امر بدین منوال جریان دارد و بدون اغراق میتوان تصدیق کرد نصف آن‌ها نیکه این عنوان را برای خود قائلند در حقیقت دورگه‌می‌باشند و مخلوطی از نژاد همین چادر نشینان مورد بحث شمار می‌آیند. اگر ازبک‌خقند را از ظاهر فلاکت بار و لباس پاره و نامنظمش بسنجیم اثر مساعدی در چشم ما باقی نمی‌گذارد، بکرات و مرات پی برده‌ایم که بزودی و جبن او از حد انتظار تجاوز میکند و بخوبی دریافتیم که اگر حمایت چادر نشینان نبود شهرهای مسکونی آنها از مدتها پیش در تحت استیلای چین یا روسیه یا بخارا درآمده بود.

۲- بعد از ازبک‌ها تاجیک‌ها هستند که شاید عددشان از تاجیک‌های خانان بخارا تجاوز نمی‌کند ولی در عوض اجتماعشان متراکم تر است و برخلاف نقاط دیگر دهات و حتی شهرهای بزرگ و آبادی را تشکیل میدهند و بهمین ترتیب شهر خجند و قصبه «ولقنداز» و «قیزاقوز» (تزدیک خجند) یک جامسکن این نژاد قدیمی ایرانی شده است و میگویند نمنگان و اندیگان و مرگلان^۱ که سه مرکز پسر جمعیت است، بیش از چهار صدسال است که بآنها تعلق دارد.

۱- ازین سه کلمه اولی که نمنگان باشد (در اصل نمک کوهن) یعنی معدن نمک. دومی «اندک‌گان» از کلمه اندک بمعنی کرچک و آخری «مورغینان» باید مرغ و نان ترجمه شود. این ریشه لغات را که از بعضی دوستان بدست آورده‌ام شاید کاملاً صحیح نباشد ولی در اصالت آن که کلمات فارسی هستند تردیدی ندارم.

از لحاظ خصیصه ملی تاجیک‌های خقند نسبت به همجنسان بخارائی خود چندان برتری ندارند. فقط شایان تذکر این است که زبان آنها، چه از حیث اصطلاحات و چه از حیث دستور، از سایر تاجیک‌ها خالص تر است. این نکته مخصوصاً در خجند خیلی محسوس میباشد زیرا اهالی به لهجه‌ای متکلمند که بسیاری از اصطلاحاتش مطابق با نوشته‌های مقدم الشعراى ایران یعنی رودکی بخارائی، میباشد. در سایر شهرهای خقند، و مخصوصاً در شهرهای سرحدی چین، تاجیک‌ها به ندرت دیده میشوند.

۳- در خانان اکثریت باکازک‌ها است که در منطقه کوهستانی واقع در بین تاشکند و دریاچه چغانگ به زندگی چادر نشینی مشغول میباشند. مالیاتی که به شاهزاده میدهند برابر است با آنچه که برادران خیره‌ای آنها هر سال بصندوق خان می‌پردازند. بعضی از آنها نسبتاً ثروتمند هستند و در «حضرت ترکستان» یا جاهای دیگر خانه‌هایی دارند که هرگز در آن سکنی نمیکنند. باوجود آنکه از حیث تعداد برتری دارند معذک این قیرقیزها بواسطه عدم شجاعت وجودشان در خانان از جهات دیگر چندان مهم و مؤثر نمیباشد.

۴- قیرقیزها که بطور مطلق به قبایل چادر نشین کازاک متعلق میباشند که در منطقه جنوبی خانان، بین خقند و ساریق‌قل، سکنی دارند. صفت جنگجویی آنها باعث شده است که برای هر گونه دسته‌بندی بمنظور انجام نقشه‌های انقلابی خود مترصد و آماده باشند. اگر صحت داشته باشد که دارای پنجاه هزار چادر هستند بنا بر این تعدادشان باید برابر با ترکمن‌های تکه باشد.

۵- قپچاق‌ها بعقیده من اولین نژاد ملت‌های مختلف ترک را تشکیل میدهند. از میان تمام شعب این خانواده بزرگ که از «کمول» تا «آدریاتیک» پراکنده هستند هیچکدام از حیث قیافه و اخلاق و زبان و عادات باندازه قپچاق‌ها اصالت

مشترك اجدادی را حفظ نکرده‌اند. ریشه لغوی اسم آنها که رشیدالدین طیبی اینقدر افسانه‌های تاریک درباره‌اش منتشر ساخته است، چندان مورد توجه خواننده نمیباشد. میگویند در زمان قدیم ملت مقتدری به همین نام وجود داشته و قپچاقهای امروز با اینکه بیش از پنج یا شش هزار چادر ندارند ادعا میکنند که دشت قپچاق^۱ (این اسمی است که اسناد تاریخی مشرق زمین برای ترکستان قائل است) را اجداد آنها فتح نموده و محل سکنی قرار داده‌اند. با اینکه عده قپچاقها بسیار ناچیز است معذک، حتی امروز هم، نقش عمده و اساسی را در امور سیاسی خقند بازی میکنند. خان‌ها را آنها انتخاب می‌نمایند و حتی گاهی از سلطنت خلع میکنند غالباً اتفاق افتاده که وقتی چهارصد الی پانصد سوار آنها شهری را تصرف کرده‌اند کسی در مقام چون و چرا بر نیامده است. در زبان ترکی ای که به آن متکلمند توانستم حتی يك واژه ایرانی یا عرب پیدا کنم و لهجه آنها را می‌توان بهترین تحول زبان مغولی به جغتائی دانست و اصالت قیافه آنها را هم باید بهمین منوال در نظر گرفت. از حیث چشمان مورب و زنیخ‌های بدون ریش و بر جستگی گونه کاملاً شبیه به مغولها می‌باشند و چون غالباً دارای جثه کوچکی هستند بسیار چابک می‌باشند. قبلاهم تذکر دادیم که از حیث شجاعت به تمام مردم آسیای میانه برتری دارند و بدون چون و چرا اصیلترین نمونه دستجات عظیمی می‌باشند که از بیخ و بن این قسمت از دنیا را زیر و رو کرده‌اند.

خانان به مناطق مختلف تقسیم می‌گردد که مانند جاهای دیگر هر کدام بنام مهمترین شهر خود نامیده میشود. بقول خود اهالی پایتخت آن خقند^۲ یا «خقند لطیف» می‌باشد که در دره زیبائی واقع است. محیط آن شش برابر خبوه و سه

۱ - دشت قپچاق بناحیه‌ای اطلاق میشود که تاسرحادات بلغار و در روسیه گسترش مییابد، و تمام این منطقه را بدان می‌نامند.

۲ - واژه «خقند» را از «خوب کنده» (محل زیبا) یا «ده قشنگ» مشتق میدانند.

برابر بخارا و چهار برابر طهران می‌باشد. در قسمت جنوب شهر که توقفگاه خان است بتازگی محوطه محصوره ایجاد شده ولی شمال شهر قلعه و سنگر ندارد. بتناسب مساحتش عده سکنه خانه‌های آن چندان قابل ملاحظه نیست. خانه‌ها دارای باغهای بزرگی هستند بطوریکه برای عبور از مقابل ده تادوازده منزل يك ربع وقت لازم است. خقندی تصدیق دارد که بخارا بهتر ساخته شده و حقیقتاً هم در نظر اول زیباییهای معماری همچو شهری نظر انسان را به خود جلب می‌کند. در خقند بغیر از چهار مسجد و بقایای مختصری از يك بازار وسیع ساختمان سنگی دیگری دیده نمیشود. اشیائی که باقیمت بسیار نازل بمعرض فروش درمی‌آید بغیر از پارچه‌های ابریشمی ویشمی که در خود کشور ساخته می‌شود تمام ساخت روسیه است. در خود پایتخت زین و شلاق و لباسهای سواری تمام چرم که با سلیقه زینت شده است تهیه میشود و شهرت بسیار دارد.

پس از خقند در درجه اول تاشکند^۱ است که مرکز عمده تجارت خانان محسوب میشود و بطوری که از اطراف برایم نقل کردند فعلاً اقامتگاه چندین تاجر تروتمند میباشد که با اورنبورگ و «قزلبجر» (یتروپاولوفسک) داخل دادوستد عمده هستند. تاشکند که مرکز عبور کالا بین بخارا و خقند و تاتارستان چین میباشد یکی از مهمترین شهرهای آسیای میانه بشمار می‌آید. روسیه آنرا مورد نظر خود قرار داده باتائی پیش میرود بطوریکه دورترین سرحد آن (قاله رحیم) بیش از چند پله از هم فاصله ندارد. همینکه این محل را که از نقطه نظر نظامی نیز بسیار مهم تلقی میشود بتصرف درآورد دیگر اشغال خانان بخارا و خقند هم برایش باسانی میسر خواهد بود. بعلاوه اشکالاتی که سر نیزه روس نتواند بر طرف کند نفاق داخلی که بین دو

۱ - تاشکند که بعضی از جرائد آنرا تاشکنت مینامند اخیراً بچنگ روسها افتاده است (مراجعه شود بروزنامه «انوالیده» روس مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۸۶۵) و آنرا بطور موقت برای تمرکز اسلحه تخصیص داده‌اند. (بادداشت مترجم)

ملت موجود است و دولت پطرزبورغ آتش آن را دامن میزند بخودی خود از بین خواهد برد .

پس از آن خجند است که در حدود سه هزار خانه و چندین کارگاه «الیجه» (نوعی پارچه نخی) و هیجده مدرسه و دو برابر آن مسجد دارد .

مرگلان شهری است قابل ملاحظه که از حیث تعلیمات در خقند در درجه اول قرار گرفته و فعلاً «خواجه بزرگ» رئیس یا مافوق فرقه «مخدوم اعظم» در آن مسکن دارد. در موقعی که امیر فعلی بخارا فاتحانه وارد شهر میشد این شخصیت بزرگ روحانی از خواندن دعای خیر برای او با مناعت هر چه تمامتر امتناع کرده بود و کیفی این جسارت را نتوانسته بودند کنارش گذارند زیرا آن سلطان فاتح جرأت و قدرتی که از آن جلوگیری کند در خود نمی دید .

اندیجان که بهترین اطلس^۱ خانات در آنجا بافته میشود .

نمنگان که قپچاقها اطراف آن اجتماع میکنند .

«حضرت ترکستانا» که قبر مشهور خواجه احمد یاساوی مؤلف کتابی بنام (مشراب)^۲ در آن واقع است و این کتاب راجع باخلاق و مذهب نوشته شده و حتی امروز هم در بین عشایر و بزرگان خقند رواج بسیار دارد .

«شهر منزل» و «جوست» که بعد از شهر حصار چاقوهاشان خیلی مشهور و در ترکستان طالب بسیار دارد .

«شهر خان» که بهترین ابریشم در آنجا بدست میآید .

و بالاخره «اوش» که در مرز شرقی خانات واقع است و آنرا «تخت سلیمان» هم میگویند و همه ساله عده زیادی زوار بآنجا رومیآورند . نقطه زیارتی تپه ایست در میان شهر «اوش» . آنجا در میان خرابه های يك ساختمان قدیمی که از سنگهای

۱- پارچه ابریشمی کلفت و سنگین . ۲- من توانستم يك نسخه ازین کتاب بی سابقه را که بزبان ترکی نوشته شده است همراه یاورم و قصد دارم آنرا بنمیه ترجمه اش منتشر سازم .

درشت مربع ساخته شده و بوسیله ستونهای مزین گردیده است، اول تختی را که در سنگ مرمر کنده شده و بعد از آن نقطه ای را که اولین بیغمبر یعنی «آدم» (مطابق تعلیمات اسلام) زمین را با گاو آهن شخم میزد بزائرین نشان میدهند . این افسانه اخیراً در روایت اصلی بسیار بجا گنجانده اند زیرا مقصود مخترع آن این بوده که از نفوذ مذهبی استفاده کند و چادر نشینان را بزراعت و فلاحت عادت دهد .

هر چه باشد این شهر از لحاظ باستان شناسان ما خالی از فایده نیست . خود خرابه ها و ستونها مخصوصاً آنطور که برایم شرح دادند تصور میرود که اصلشان یونانی باشد . و اگر بجستجوی شرقی ترین مستعمرات اسکندر برویم میتوانیم فرض کنیم شهر «اوش» درست همان نقطه ایست که آن مقدونی جسور بنائی بعنوان یادبود آخرین نقطه فتوحات^۱ خود در آن برپا کرده است . استقلال سیاسی خانات

۱- «آپین» (Appien) مورخ یونانی در (de rebus Syriacis LVII) از چندین شهر که توسط یونانیها و سلوکوس ایجاد شده گفتگو کرده است ، از آنجمله از آخرین حدود سکاها که گویا «پلین» (Pline) در موقعی که میگوید : «در آن سوی سفیدانا شهر تازادا واقع است و در انتهای حدود آن شهر الکساندریا است که بدست اسکندر بزرگ ساخته شده ، بان اشاره کرده است ، چنین بنظر میرسد که خود این نقطه یا حول وحوش آن منتها حد پیشروی فاتحین نامی باستان بوده است . پلین میگوید : «معبدهایی که هر کول (Hercule) و باکوس (Bacchus) و سیروس و سمیرامیس (Semiramis) و اسکندر برپا کرده اند در آنجا یافت میشد ، «حدود دهه آنها از آن قسمت اراضی شروع میشود باضمام رود Jaxarte که سست ها آنرا سیلین میخوانند» لذا ملاحظه میشود راجع بشهری که «الکساندرشاتا» (Alexandreschata) نامیده شده اظهار نظر آرین (Arrien) در (Exped. Alexand' 1. IV, C. 1, 3 et C. IV, 10) با پلین مطابق در میآید . در آنجا که میگوید : این پهلو آن شهر را برای در دست داشتن لجام اقوامی که در آن ساحل دیگر شط استوار شده بودند تعیین کرده بود و سربازان مرخص شده مقدونی و مزدوران یونانی و اشخاص غیر متدین اطراف را که مایل بودند در آنجا سکنی داده بود . این شهر در سواحل ژا کسارتس بنا شده و بطور کلی باید آنرا شهر جدید خجند دانست . ولی اگر شهر اوش را مکانی بدانیم که ستونهای اسکندر در آنجا برپا شده معلوم نیست تکلیف این فرضیه چه میشود (ك كورتیوس . Q—Curtius VII, 6)

خقند بهمان قدمت استقلال بخارا و خیوه میباشد .

سلاطین فعلی آن مدعی هستند که مستقیماً از اولاد واحفاد چنگیز خان میباشند ولی این مطلب قابل قبول نیست زیرا آن خاندان به توسط تیمور از سلطنت بر کنار شد و پس از «بابر» که در خقند آخرین بازمانده تیمور بود ابتدا شیانیها و پس از آن رؤسای دیگر قپچاق و قیرقیز هر يك بنوبت زمام اقتدار را در دست گرفتند. خاندان پادشاه فعلی که با امیر بخارا بر سر تاج و تخت در کشمکش است اصلاً اهل قپچاق میباشد و هشتاد سال پیش نیست که در رأس امور قرار دارد . اثر نفوذ غرب با ایران در تشکیلات خقند بسیار کم دیده میشود و « یاسای چنگیزی» به تنهایی دارای قوت قانونی بود و مردم از روی میل و رغبت از آن پیروی مینمایند . یکی از تشریفات عجیبی که درین جا قابل ذکر میباشد اینست که در موقع تاجگذاری خان را روی نمد سفیدی به هوا بلند میکنند و چهار تیر به چهار جهت اصلی پر تاب مینمایند. آیا تعجب آور نیست که در موقع انصاب پادشاهان مجار هم بهمین مراسم بر میخوریم زیرا آنجا هم پادشاه جدید با تمام علائم و نشانههای خود بر اسبی سوار شده از تپه تاجگذاری بالا میرود و شمشیر خود را به شمال و جنوب و مشرق و مغرب با دست حرکت میدهد.

۴

مدتی است که خقند و بخارا نسبت به یکدیگر در حال خصومت شدیدی بسر می برند . باستانهای چند شهر که مدتی در دست قپچاقها باقی بود پس از غلبه خانواده شیانی در ترکستان این دو خانات با یکدیگر آمیخته شد . چندی بعد خقند سر بلند کرد و ادعای استقلال نمود و با استفاده از موقعیت با همسایگان خود یعنی کشگر و

بقیه از صفحه قبل

و ضمناً با داستان آرین راجع باینکه اسکندر فرمانروای قطعی کشور واقع در آنطرف ژاکسارتس شده باشد باشکال میتوان موافق بود. کنت کورس (Quinte Curce VII, 6) آنچه را که از معابد باکوس بعنوان بناهای یاد کاری از سنگ باقی مانده و دارای فواصل متعدد است شرح میدهد و میگوید درین آنها هشت درخت بلند که عشقه ای به تنه آن ها پیچیده سر برافراشته است.

یارقند و ختن که هنوز آزادی داشتند سخت متحد گردید. ولی همینکه این سه دولت ضمیمه امپراطوری چین شد خقند هم از طرف دشمن شرقی مورد تهدید و تصرف واقع گردید و ناچار بر علیه بخارا اسلحه بدست گرفت و جنگی که در موقع توقف من در آسیای میانه جریان داشت و بیداد میکرد دنباله نزاعی بود که بین خان «محمد علی» و رقیبش «امیر نصر الله» در گرفته بود .

بعقیده خقندیها محمد علیخان بزرگترین پادشاه عصر جدید است . درحینی که سرحدات خود را بسط میداد و باعث ترقی داخلی خانات میشد و به این ترتیب شکوه و جلال گذشته را احیاء میکرد در عین حال حس حسادت و طمع همسایه نا بکار و بدخواه خود امیر نصر الله راهم بر میانگیخت و ازینکه با خیوه دشمن سرسخت بخارا اتحاد دوستانه بسته بود امیر بیش از هر چیز رنجیده خاطر شده بود . بعلاوه چون از عمو و رقیب امیر که برای نجات خود به خقند پناه برده بود پذیرائی شایان نموده است دیگر هیچ جای آشتی باقی نمانده بود. از اینها گذشته مهمان نوازی ای هم که از «کاپیتان کونولی» نموده مزید بر علت شده بود رو بهمرفته موجبات نفاق و اختلاف کم نبود و هر روز احتمال اختلاف میان دو پادشاه شدیدتر میشد .

محمد علی که در سال ۱۸۳۹ روسها را در «شهیدان» شکست داد، یقین داشت نتیجه این عداوت متقابل بشدت بروز خواهد کرد لذا برای پیشدستی در نزدیکی «اوراتپه» از مرزهای بخارا تجاوز کرد و «دیزاق» و سمرقند را مورد تهدید قرار داد. ولی امیر پس از تحریکات بی نتیجه با قوای بیشتری که سیصد نفر چریک جدید تربیت شده هم تحت فرماندهی رئیسشان موسوم به عبدالصمد خان جزو آن بود بر علیه او قیام کرد و محمد علی صلاح را در عقب نشینی تشخیص داد. نصر الله «اوراتپه»

۱- خقندیها درین باب حکایت میکنند که یک دسته قوی قزاق از ساحل راست «جا کسارتس» حرکت کرده پس از دور زدن شهر «حضرت ترکستان» به سمت تاشکند پیشروی کرده بود. در بین راه از طرف مردم خقند غافلگیر شد و پس از دادن تلفات بی شمار متفرق گردید .

را محاصره نمود و پس از آنقضای سه ماه آن را بتصرف در آورد ولی بواسطه سخت گیری های زیاد اهالی نتوانستند قدرت او را تحمل کنند و محرمانه بامحمد علی سازش کردند و همینکه امیر به بخارا مراجعت کرد بر سرپادگان آنجا هجوم آوردند و تمام افسران و سربازان را از دم شمشیر گذرانیدند .

خبر این فاجعه غضب نصرالله را سخت برانگیخت وقوای خود را بعجله جمع آوری کرد و به سمت «اوراتیپه» حرکت نمود محمد علی از نو عقب نشینی اختیار کرده با عده ای از اهالی که از انتقام امیر یمناک بودند بحرکت درآمد . ولی امیر به پیچوجه خیال نداشت راه فرار را برای او باز بگذارد و قدم به قدم او را دنبال کرد و او را در بن بست قرارداد بطوری که ناچار شد تصمیم بچنگ گیری در نتیجه درگیر شدن محاربه در مقابل دیوار های خجند محمدعلی شکست خورده شهر به تصرف مهاجمین درآمد . تاممکن بود خان عقب نشینی کرد ولی چون دریافت که دست از تعاقبش برنمیدارند و پایتختش مورد تهدید قرار گرفته از رقیب خوش اقبال خود امان خواست و در «کهنه بادام» منجر به مصالحه ای شد که بموجب آن محمدعلی خجند و چند نقطه دیگر را تسلیم کرد . واضح است که شرایط به این سنگینی بایک صلح صمیمانه به پیچوجه سازگار نبود . امیر که در اجرای روش نامطلوب خود بسیار پافشاری بخرج میداد برای اینکه توهین و تحقیر بیشتری به دشمن مغلوب وارد سازد برادر و رقیب محمدعلی را که از چندین پیش در بخارا پناهنده شده بود به حکومت ایالات تسخیر شده منصوب کرده ولی حساب اودرست در نیامد و مادر آن دوشاهزاده خقندی میان آنها راصلح داد و قبل از آنکه نصرالله بوئی ازین توطئه ببرد خجند و سایر شهرهای متصرفی به خقند ملحق گردیدند و نتیجه بند و بست این شد که برای خود بجای یکی دودشمن فراهم کرد .

خشم و غضب پادشاه مستبد بخارا که برای گرفتن انتقام بسیار تحریک شده بود

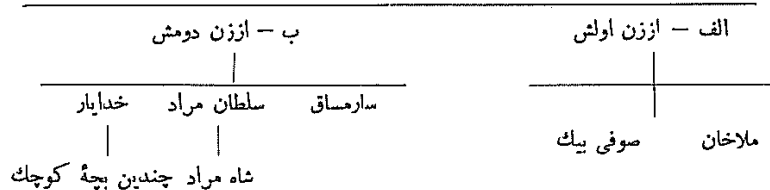
او را وادار با اقدامات شدید نمود. بغير از قشون معمولی خود که عبارت از سی هزار سوار و هزار «سرباز» بود ، هزار مزدور هم از تر کمنهای سالور و تکه استخدام نمود و باشتاب هر چه تمامتر بجانب خقند حرکت کرد و بطوری بقتة بر سر محمدعلی هجوم آورد که مشارالیه مجبور شد حتی از پایتخت خود هم فرار کند ولی نزدیک مر کلان بچنگ امیر افتاد و اسیر شد و در ظرف ده روز خود و برادر و دوپسرش در در مقابل قصر خقند مقتول گردیدند . پس از آن غالب طرفداران عمده او در دست میر غضب جان سپردند و اموالشان ضبط گردید . امیر با غارت بسیار ببخارا مراجعت کرد و نتیجه فتوحات خود را بدست ابراهیم بی که اصلا مروزی بود سپرد و پادگانی مر کب از دوهزار نفر در اختیار او گذاشت .

هنوز سه ماه سپری نشده بود که قیچاقها که تا آن زمان بی طرف مانده ولی تاب تحمل اقتدار بخارائیها را نداشتند شهر را تصرف کرده پادگان را به اسارت در آوردند و «شیر علیخان» پسر محمدعلی^۲ را بر تخت نشانند . خقندیها برای اینکه از نو غافلگیر نشوند مصلحت دانستند یک قسمت از شهر یعنی اقامتگاه خان رامحضور

- ۱ - برای موجه ساختن این عمل قبیح نصرالله شهرت داد که محمد علی با مادر خودش ازدواج کرده و باید کفاره این عمل شنیع را که عبارت از زنا با محارم باشد با قیمت سر خود بپردازد .
- ۲ - شجره خاندان سلطنتی فعلی خقند را از محمدعلی بیعد باید اینطور ترسیم نمود :

محمد علی (۱۸۴۱)

شیر علی



سازند و این عمل در اثر کمکهای اجباری اسیران پادگان سابق امیر بزودی جامه عمل پوشید. همه انتظار انتقام را میکشیدند و کمی بعد هنگامیکه پانزده هزار بخارائی بفرماندهی یکی از تحت‌الحمایه‌های نصراله که مدعی تاج و تخت جدیدالتصرف شیرعلیخان بود، در مقابل دیوارهای خقند رسیدند احدی تعجب نکرد. اما تازه وارد که نامش «مسلمان قول» بود در بین راه با هموطنان خود از در صلح درآمد و درهای شهر را بدون معطلی بروی او باز کردند و با وجود آنکه نصرالله رسماً قول داده بود او را در رأس امور جا بدهد معذک بعجله بر علیه حامی خود اسلحه در دست گرفت و با هم‌نژادان خویش متحد شد و بخارائیه را که همراهش آمده بودند از شهر بیرون کرد.

این چهارشکست پی‌درپی امیر را مأیوس نکرد و لشکر تازه‌ای بفرماندهی شاهرخ‌خان که نامزد ریاست کل قوا بود اعزام داشت. ولی او از آن طرف «اوران‌تپه» تجاوز نکرد بود که خبر رسید امیر در سمرقند بیمار شده و ببخارا مراجعت کرده است و ازین جهت تمام عملیات نظامی متوقف ماند و چند روز بعد بواسطه مردن این شاهزاده دنیا از دست منفورترین پادشاه مستبد سفاک خلاص شد.

از اشخاص معتمد شنیدیم که مرگ نصرالله در اثر شدت غیض و غضبی بود که بواسطه عدم موفقیت در اردو کشی‌های خقند و مقاومت لجوجانه «شهرسبز»^۱ باو

۱ - بجای عبدالصمدخان منفور قاتل «کونولی» و «شتودارت» و «نازلی»، آن بدبخت، کیزی را که بسیار مستحق آن بود دریافت داشت. بدین ترتیب که امیر او را به شهر سبز فرستاد و خیانت او هم برایش مسلم شده بود. چون نمیتوانست علناً او را بچنگ آورد هزاران حیل‌بکار میبرد که او را بدام بیندازد. عبدالصمد مدتها از دست مقدراتی که در انتظارش بود فرار کرد ولی بالاخره در دام افتاد و چون حدس زده بود درخیمان در اطاق مجاور در سر راهش به کمین نشسته‌اند لذا در جلوی تخت شکم خود راپاره کرد و به این ترتیب با مرگ ارادی آن پادشاهی را که تا این اندازه اخلاقتش به خود او شبیه بود دچار غضب گردانید.

۲ - «شهرسبز» که نام سابقش «قش» بود مسقط الرأس تیموراست و شهرتش بواسطه استعداد جنگی اهالی آن است.

دست‌داده بود زیرا پس از سی‌حمله پی‌درپی و با وجود شش ماه محاصره باز هم درهای خود را بروی او نگشوده بود. در آن موقع شخصی بنام «ولینعمه» در آنجا بچنگ اشتغال داشت که امیر خواهر او را بزنی گرفته بود تا ازین راه نوکر باوفائی هم برای خود فراهم کرده باشد. خلاصه خبر سقوط شهر در حالت احتضار با امیر رسید و با وجود اینکه نیمی از مشاعرش بیشتر کار نمی‌کرد امرداد برادر زن و تمام اولادش را بقتل برسانند ولی چون موقعیت اجازه نمیداد که دیدگان خود را باین منظره خونین سیراب سازد لذا زن خود را که خواهر «ولینعمه» باشد احضار کرد بیچاره که از امیر صاحب‌دو فرزند هم بود با ترس و لرز حاضر شد ولی مختصر خم با برونی‌وارد و فرمان‌داد نزدیک تختخواستش سر آن زن بیچاره را از تن جدا کنند و آن خونخوار منفور همانطور از آن جسدی که خون زنده‌ای از عروقش جاری بود تادم و اوسین چشم بر نمیداشت و خون خواهر را بجای برادر تماشا میکرد.

۳

درین اثنا امور خقند تغییر شکل داده بود. بعد از کشته شدن «مسلمان قول» خان جدیدی موسوم به «خدایار» را برنمد سفید نشانده بودند که از همان ابتدای امر بزرگترین حدت و فعالیت را بخرج داده بود و از چندین جنگ باروسها کسه همانطور در امتداد جا کسارتس پیش روی می‌کردند فاتح و سر بلند بیرون آمده بود. درحینى که او در مرز گرفتار بود رقیب جدیدی بنام «ملاخان» در پایتخت تاجگذاری کرده بود. خدایار چون عده‌کافی برای مقابله با رقیب نداشت صلاح دانست به بخارا فرار کند و برای بدست آوردن تاج و تختی که شخصاً توانسته بود از عهده دفاع آن برآید از امیر مظفرالدین کمک طلبید. این شاهزاده بلافاصله بعد از مرگ پدر ناچار شد یکبار دیگر «شهرسبز» را محاصره کند زیرا با وجود تلافی خونینی که در آخرین اظهار اقیاد از خود بروز داد معذک دوباره علم طغیان بر افراشته بود. بنزدیکی «چراغچی» که سنگری از ملحقان شهر یاغی است

رسیده بود که خبر آوردند حاکم «اوران تپه» که اصلاً اهل شهر سبز است با خقندیها متحد شده و «ملاخان» هم اکنون در رأس متحدین به جانب «جزاق» رو آورده است. مظفرالدین بتحریرك و تشویق این مهمان ناخوانده و حمایت خدایار موقعیت خود را در مقابل «شهر سبز» رها کرد زیرا امید آن را نداشت که شهر بزودی تسلیم شود و بعجله در رأس پانزده هزار نفر بر علیه خقند بحرکت درآمد زیرا فرمانروای آنجا که ملاخان باشد به لیاقت معروف بود و امکان داشت دشمن سرسختی از آب در آید. به متابعت از سیاست عاری از عاطفه پدر، امیر شخصاً توطئه‌ای ترتیب داد و قاتلینی اجیر کرد تا شر این رقیب خطرناک را از سرش کنند. پس از آن از هرج و مرجی که بدین ترتیب فراهم شده بود استفاده نمود و پایتخت را بتصرف درآورد و پس از آن که وارث قانونی یعنی «شاه مراد» بنزد قیچان ها فرار کرد خدایار رادر رأس حکومت مستقر ساخت. بیش از چهار ماه سپری نشده بود که قیچاقها بفرماندهی شاه مراد به خدایار حمله ور شدند و برای دومین بار او را مجبور کردند راه بخارا را درپیش گیرد. چون به تحت‌الحمايه اوتوهین شده و غضبش را هم ناچیز شمرده بودند لذا امیر با عجله قوای آزاد خود را جمع آوری نمود و آشکارا تهدید کرد که قصد دارد از خقند انتقام عبرت انگیزی بگیرد. شکرالله خان را بسر کردگی چهل هزار و محمد حسن بی را با سی عراده توپ از جلو روانه کرد و خودش با مشایعت چندصد نفر از اهل تکه از عقب بحرکت درآمد و چنین وانمود کرد که تا تمام کشور را تا سرحدات چین مطیع نسازد به سرزمین خود مراجعت نخواهد کرد. جاه طلبی و حرص جبلی امیر جوان که در خقند زباز زد همه بود باعث شد که تصمیم بر مقاومت شیدی اتخاذ کنند. «علماء» تجاوزکننده به وطنشان را «کافر» اعلام کرده فتوای «جهاد» یا جنگ مقدس بر علیه او دادند. اهالی یکسره اسلحه بدست گرفتند ولی تمام این مجاهدات بی نتیجه ماند و امیر نقطه به نقطه

تمام برنامه فتوحات خود را بموقع اجرا گذاشت. جدی ترین مانعی که به آن برخورد قیچاقهای زیر فرمان «عالم قول» بودند. در جنگ نهائی که ترکمنها با آنها کردند نمونه موحد دوتراد تا تا مقابل هم واقع شدند. چون «عالم قول» در حین جنگ از پادر آمد زنتش بجای او فوراً سر کردگی جماعت را بعهده گرفت. جنگ مدتی بطول انجامید ولی بالاخره مجبور شدند با امیر کنار بیایند. امیر فاتح تمام توپخانه و مقدار زیادی اسلحه و ثروت را تصرف کرده فوراً به بخارا مراجعت نمود و خانان را به دو شاهزاده نشین تقسیم کرد. خقند سهم شاه مراد شد که قیچاقها این اندازه با اظهار اخلاص می کردند و خجند پایتخت خدایار خان قرار گرفت و بطوری که گفتیم مظفرالدین پایتخت خود رهسپار گردید، و این موقعی بود که من در ۱۵ اوت ۱۸۶۳ او را ملاقات کردم.

هر چند مدت زیادی از آن زمان نگذشته ولی بدون شك خقند چندین بار دچار هرج و مرج و انقلاب جدید شده است. سابقاً اختلافاتی از این قبیل بین کشگر و ختن و یارقند وجود داشته که منجر به تصرف این سه کشور از طرف دولت چین شده است. همینطور هم میتوان پیش بینی کرد که با اشغال این سه خانان ترکمن^۱ از طرف روسها به این جنگهای فلاکت بار داخلی خاتمه داده خواهد شد.

۱ - درین مورد، وامبری واقفاً از غیب خبر داده است: در همان موقعی که او این سطور را مینویسند خانان خقند از طرف «تسار» تصرف شده بوده است. تا اندازه ای که میتوان باور کرد، طبق آخرین اخبار جنگ بزرگی واقع شده که دوسه منافع حاصله از چند جنگ پیش راهم در آن از دست داده اند. اکنون (ژوئیه ۱۸۶۵) برای مایلین طور نمایش میدهند که آنها پس از دادن تلفات سنگین مجبور به عقب نشینی بوده اند. این واقعه فی حد ذاته فقط یک اهمیت موقتی دارد، زیرا تفاوت زیاد از حیث قوا و مخصوصاً استیلاعات مالی باعث میشود که فتح نهائی نصیب روسها گردد و درجاده هندوستان مرتباً پیش بروند. هر چند این راه طولانی و مشکل و منزل های آن متعدد است معذک اگر انگلیس در صدد نظم و ترتیب صحیح بر نیاید، این مسافرت بالاخره انجام خواهد شد. (یادداشت مترجم)

فصل بیستم

از اوش تا کشگر- قیچاقهای تبرئه شده - اولین باشگاه چینی- تشریفات مزاحم - دستورالعمل حاجی بلال- ضرب المثل چینی - اداره مضاعف - عدالت باطل- قاصدهائی که کمتر نظیرشان دیده میشود - از بک و کالموک - تونکانها یا چینیهای مسلمان - خشونت شدید تاتارهای چین- سیل و لباس متحدالشکل دنباله دار- نماز باحیل- روش چینی برای معالجه تعصب- بی منطقی آشکار پیروان اسلام - شهرهای عمده - والا حضرت افق- شهری که بدحفاظت شده .

۱

وقتی مسافری از «اوش» دور میشود باید دوازده روز متوالی راه برود تا در اول خاک چین به کشگر برسد و برای رسیدن به آنجا تا کز بر است از مناطق کوهستانی که محل جولان قیچاقها و احشام بی حسابشان میباشد، عبور نماید . میگویند در تمام این سرزمین پهناور، جز در زمان چنگیز خان، هرگز دهی وجود نداشته و اگر هم بوده از یکدیگر بسیار فاصله داشته است و امروز حتی خرابه آنها هم بکلی از بین رفته . فقط از دیدن تلهای سنگ بر روی زمینهایی که سیاه شده و بعضی آثار آتشفانی که خاموش گشته است میتوان پی برد که مسافرین در چه نقاطی توقف کرده اند. قیچاقها با آنکه طبیعتی وحشی و جنگجو دارند معذک هرگز به زوار منفر د حمله نمیکنند و کاروانهای عظیمی که از چین میرسند فقط مالیات معتدلی میپردازند و دیگر احدی مورد هیچگونه توهین قرار نمیگیرد. انسان بفاصله یکروز راه پیمائی